



توفان الکترونیکی

مقالات توفان الکترونیکی

نشریه الکترونیکی حزب کار ایران

شماره ۱۲۸ اسفند ماه ۱۳۹۵

در این شماره می‌خوانید

- ۲..... گل بود به سبزه نیز آراسته شد! ریزگردها و زحمتکشان خوزستانی
- ۵..... قهر از «قهر»
- ۹..... مبارزات طبقه کارگر علیه سیاستهای نئولیبرالیستی و تغییرات ارتجاعی قانون کار
- ۱۴..... اعتراض و اعتصاب کارگران برای حقوق معوقه و برعلیه دستمزد ناعادلانه خاموش شدنی نیست ...
- ۱۸..... در همبستگی با کارگران ایران و حمایت از رضا شهبانی
- ۲۰..... گزارشی از ایران (بخش آخر)
- ۲۳..... به استقبال جشن ۱۰۰ سالگی انقلاب اکتبر برویم
- ۲۵..... چکیده ای از سخنان دکتر ناصر زرافشان پیرامون مسائل جاری در ایران، منطقه و جهان
- ۲۹..... گشت و گذاری در فیسبوک پاسخ به چند پرسش
- ۳۱..... پرسش و پاسخ در کانال تلگرام
- ۳۷..... آمریکا بزرگترین خطر برای صلح و امنیت منطقه و جهان است

گل بود به سبزه نیز آراسته شد!

ریزگردها و زحمتکشان خوزستانی

محکومیت به زندگی در زیر خط فقر، کار در گرمای شدید تابستان، قراردادهای موقت ۲۹ روزه، حقوق و مطالبات عقب مانده و اعتراضات منجر به دستگیری و زندان و بیکاری و برای کارگران خوزستانی کم بود که به آن آلرژی و آسم و برونشیت و سرطان ریه هم اضافه شد.

نمونه ای از سیاست های آشکار
ضد کارگری مقامات حکومتی

مدیریت بحران استان خوزستان
در تابستان گذشته مصوبه ای
داشت که طبق آن در روزهای با
دمای بالای ۴۹ درجه سانتیگراد
ساعت کاری برای کارمندان که
در فضای پوشیده و با دستگاه
خنک کننده کار می کنند (کاهش



یابد ولی برای کارگرانی که در فضای باز و در زیر تابش سوزنده آفتاب کار می کنند، این کاهش ساعت کار
انجام نشود.

دبیر اجرایی خانه کارگر خوزستان در همان زمان می گوید: «گرمای شدید یک هفته گذشته باعث فوت
یک کارگر در این استان شد، اما با این وجود، تعطیلی در روزهای گرم برای کارگران در استان اعمال
نشد. نامه ای اعتراضی از سوی خانه کارگر خوزستان به استانداری ارسال شد که در پاسخ عنوان شده
بود، «تعطیلی برای کارگران در روزهای گرم اعمال نشود».

حسینی اضافه کرد: «برای کاهش صدمات به کارگران در هوای گرم، باید مواردی مثل فراهم کردن
استراحت کوتاه در محیط مناسب، تهیه نوشیدنی خنک برای کارگران و استفاده از لباس مناسب برای
کارگران در هوای گرم در نظر گرفته شود. گرمای شدید در خوزستان آمار حوادث کار در این استان را
بالا برده است؛ گرما باعث کاهش دقت، افزایش ضریب حوادث و افزایش تلفات کارگران در محیط کار
می شود و همچنین کار در گرمای شدید باعث تحلیل رفتن قوای جسمی، پیری زودرس و افزایش مرگ و
میر کارگران در دوران بازنشستگی می شود».

ریزگردها، سیاست های حاکمیت و اعتراضات مردمی

به علت گرد و غبار و رطوبت شدید از صبح شنبه، ۲۳ بهمن، آب و برق در اغلب شهرهای خوزستان
قطع شد و مراکز آموزشی و اداره ها تعطیل شدند. بدنبال آن مردم اهواز در اعتراض به آب و هوای
آلوده و بی برقی و بی توجهی مسئولین در اهواز تجمع و راهپیمایی اعتراضی داشتند.

شهر اهواز از سوی سازمان بهداشت جهانی به عنوان یکی از آلوده ترین شهرهای جهان معرفی شده که
آلودگی هوای آن باعث مشکلات تنفسی ساکنان این شهر شده است. و در ضمن احتمال آلوده بودن
این ریزگردها به مواد رادیواکتیو نگرانی های گسترده ای در رابطه با گسترش سرطان و تاثیرگذاری بر جنین
و مادران باردار و نوزادان بوجود آورده است. سالانه حدود ۲۲ هزار نفر در استان خوزستان به دلیل
مشکلات ناشی از آلودگی هوا و ریزگردها به بیمارستان و مراکز درمانی مراجعه می کنند. در آبان ۱۳۹۴

در پی بارش باران اسیدی در این استان، برای صدها نفر مشکلات تنفسی پیش آمد که آنان را به بیمارستان کشانده و به بستری شدن بیش از یکصد نفر منجر شد.

عوامل اصلی در به وجود آمدن ریزگرد در ایران

طی چند دهه اخیر بین کشور عراق و ترکیه کشمکش فراوانی بر سر به دست آوردن منابع آب وجود دارد که باعث شد ترکیه با ساختن چندین سد به روی رود دجله باعث کاهش شدید آب این رودخانه شود. همچنین دولت عراق در زمان صدام با کانال کشی و انتقال آب رود دجله باعث شد آب این رودخانه به شدت کاهش و در نتیجه این کاهش تعدادی از تالاب های منطقه دچار آسیب و خشکی شود و بیابان های عراق رشد فراوانی کنند. یکی از این منشاء های اصلی گرد و غبار ایران، کویرها و باتلاق های خشک شده ی عراق است. مطابق معمول جریان های بادی کشور از شمال غرب به سمت جنوب شرق است و این همان جریان هایی است که غبار را از بین النهرین و عراق و بخشی از جنوب استان ایلام و قسمت غرب اهواز با خود وارد می کند و کشور را تحت تاثیر قرار می دهد.

وجود ریزگردها فقط به دلیل عوامل خارجی نیست بلکه خشکی تالاب ها و سد سازی های و حفاری های غیر اصولی، فروش خاک های مرغوب کشاورزی در ایجاد ریزگردها در هوا نقش به سزایی دارند.

در خوزستان تالاب نیمه خشک هورالعظیم که این روزها بیشتر به بیابان و مرداب هورالعظیم می ماند، از یک سو و تپه های ماسه ای سرزمین فکه از سوی دیگر باعث شده اند تا با گرم شدن هوا و وزش بادی نه چندان پرسرعت، سرزمین خوزستان در انبوهی از گرد و غبار فرو رود.

کانون اصلی تولید این ریزگردها، از داخل ایران است، اما ریزگردهایی که از کشورهای همسایه از جمله عراق وارد خاک ایران می شوند، شرایط را تشدید کرده اند. بخش های جنوبی تالاب هورالعظیم و محور اهواز - ماهشهر کانون های اصلی تولید ریزگرد در داخل و جنوب شرقی کشور عراق به دلیل توقف کویرزدایی و نابودی تالاب های بین النهرین کانون برون مرزی ریزگردها هستند.

راه حل:

- ۱ تثبیت شن های روان
- ۲ جلوگیری از سد سازی بی رویه
- ۳ توجه به حفظ استانداردهای محیط زیست تالاب ها
- ۴ ممانعت از تخریب آگاهانه تالاب ها بوسیله شرکت های خصوصی وابسته به وزارت نفت
- ۵ جلوگیری از فروش خاک های مرغوب کشاورزی

در گذشته سه کشور ایران، عراق و عربستان به صورت مشترک هزینه های مالچ پاشی این زمین ها را تأمین می کردند و تمام زمین ها در فصل خاصی از سال مالچ پاشی می شدند. مالچ نوعی فراورده چسبنده نفتی است که برای تثبیت شن های روان در بیابان ها استفاده می شود. جنگ عراق و تغییر رویه این دولت ها در دهه ۲۰۰۰ میلادی سبب فراموشی این کار و در نتیجه افزایش ریزگرد در خوزستان، غرب ایران، و سرانجام تقریباً در سراسر ایران شد. مذاکرات با عراق و عربستان به منظور تثبیت شن های روان و پیش گیری از نابودی تالاب ها تاکنون به نتیجه ای نرسیده است.

احیاء تالاب تخریب شده هورالعظیم

منابع طبیعی هورالعظیم از زمان جنگ بین ایران و عراق با تهدید روبه رو بود. کمبود آب ناشی از احداث سد در مسیر رودخانه های منتهی به این تالاب آسیب های قابل توجهی به این زیستگاه وارد

کرده است. خشک شدن بخش های وسیعی از این زیستگاه عظیم در جنوب غرب ایران نقش مهمی در به راه افتادن توفان شن و گرد و خاک در منطقه داشته است.

در دوران پس از انقلاب ۵۷، زیرمجموعه های شرکت ملی نفت ایران در این منطقه با جاده سازی غیرضروری، عدم رعایت عرض مورد توافق درباره جاده ها، دفع پسماندهای حاصل از حفاری چاه ها و پساب های تخلیه شده در تالاب، به محیط زیست این تالاب آسیب زدند. به دنبال فعالیت های صنعت نفت در منطقه، ارتباط آبی بین بخش های مختلف تالاب هورالعظیم برقرار نیست و به همین دلیل این تالاب در برخی قسمت ها به حالت مرداب درآمده است.

از بخش ایرانی تالاب هورالعظیم که مساحتی شامل ۶۴ هزار و ۱۰۰ هکتار می شود به دلیل طرح های اکتشاف نفت برخلاف ضوابط ارزیابی زیست محیطی، بخش هایی از تالاب خشک شده و در حال حاضر ۲۹ هزار هکتار باقی مانده یعنی معادل ۵۴ درصد مساحت این تالاب از بین رفته است. مساحت این تالاب در کل بخش ایران و عراق در مجموع ۳۰۷ هزار هکتار بوده که این مساحت در کل به ۱۰۲ هزار هکتار کاهش یافته یعنی ۶۷ درصد آن از بین رفته است.

آیا جمهوری اسلامی قادر به حل مشکلات محیط زیست است؟

پاسخ ما به این پرسش منفی است. تخریب محیط زیست ایران در ۳۸ سال حاکمیت جمهوری اسلامی اگر چه در آغاز تا حدودی به دلایل جهالت و علم ستیزی و خرافه گرایی بود، ولی بعد از چند سال و به خصوص بعد از پایان جنگ آگاهانه و به منظور چپاول هر چه بیشتر این خوان یغما توسط نوکیسه های معمم و مکلا و آقا زاده های شان بود که شدیداً در بوق نئولیبرالیسم و خصوصی سازی می دمیدند و در جهت انباشت هر چه بیشتر سرمایه با هم مسابقه گذاشته بودند.

تجربه زندگی ۳۸ ساله به کرات و در عرصه های گوناگون به آنها که چشمی برای دیدن داشته اند، نشان داده است که جمهوری اسلامی کوچکترین حقی برای ملت ایران و به خصوص کارگران و زحمتکشان و سلامت و رفاه و آسایش آنان قائل نیست. آنها نشان داده اند که حکومتشان بر پایه تحمیق و سرکوب و اتکاء به درصد اندکی دزد و خود فروخته و جنایتکار تا به امروز تداوم داشته است. تنها راه نجات از این وضعیت فلاکت بار و غیر انسانی، سرنگونی جمهوری اسلامی به دست توانای مردم ایران و بدون اجازه به هیچ قدرت خارجی به منظور دخالت در امور داخلی ایران و یا آلترناتیو سازی ضد انقلابی است.

کارگران و زحمتکشان ایران باید با چشم و گوش باز صف دوستان و دشمنان خود را به شناسند و آنها را از هم تفکیک کنند تا به آلت دست اپوزیسیون خود فروخته و مزدور امپریالیست ها نظیر مجاهدین و سلطنت طلبان و حزب دمکرات کردستان و کومله و سایر ناسیونال شوینیست های قوم گرا نظیر گرگ های خاکستری و جندالله و الاهواز، تبدیل نشوند. مردم ما خواهان تبدیل شدن ایران به سوریه دیگری نیستند؛ مردم ما آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی می خواهند. کسانی مثل مصطفی هجری، رهبر حزب دمکرات و یا مریم رجوی، رهبر مجاهدین که رسماً خواستار مزدوری اسرائیل و عربستان سعودی شده اند، همچون آدم خوران داعشی نشان داده اند که نه تنها خواستار آزادی و دمکراسی نیستند، بلکه هزاران بار جنایتکارتر و پلیدتر از شکنجه گران اوین هستند.

زنده باد همبستگی کارگران و زحمتکشان ایران علیه حاکمیت جمهوری اسلامی و امپریالیست ها و

صهیونیست ها و مزدوران منطقه ای و داخلی آنها

قهر از «قهر»

نقدی بر شیفتگان «گفتمان سیاسی» و طرح «آشتی ملی»

با مرگ رفسنجانی و طرح ایده «آشتی ملی» از جانب خاتمی و پاسخ خامنه‌ای به آن موجب شد تا بحث اصلاحات و رفرم باری دیگر تبدیل شود به موضوع محافل اصلاح‌طلبان و رفرمیست‌های خارج از حاکمیت. اصلاح‌طلبان با طرح «آشتی ملی» در حقیقت به دنبال نوعی بیعت با ولی فقیه هستند چرا که خود را جزئی از کانون قدرت می‌بینند و سرنوشت محتوم‌شان با نزدیکی به توده‌ها پیوند نخورده است، از اینرو نزدیکی و گرایش به مرکز کانون قدرت (ولایت فقیه) که یگانه ضامن حفظ و تثبیت حاکمیت به‌شمار می‌آید، تنها راه پیش‌روی اصلاحات است، راه سازش، راه مماشات، راه روی برگرداندن از توده‌ها. در خارج از دایره خودی‌ها عده‌ای هم در خارج از کشور در غالب مفاهیمی همچون «گفتمان سیاسی»، «گذار مسالمت‌آمیز»، «انتخابات آزاد» نظراتی را مطرح می‌کنند که از آن بوی تعفن رفرمیسم و سازش با حاکمیت به مشام می‌رسد.

هواداران مبارزه «مسالمت‌آمیز» توضیح نمی‌دهند که اتخاذ شیوه «دیالوگ» که مفهوم غالب در بحث «گفتمان سیاسی» است، به عنوان راه و روش مبارزه در تقابل با کیست و با کدامین اهداف تعیین می‌شود؟ آیا این نیست که تعیین هدف و شناخت موانع، راه و شیوه رسیدن به هدف را مشخص می‌کند و نه عکس آن! طرح «گفتمان سیاسی» به عنوان راه و شیوه حل مسایل مورد اختلاف، از راه صلح و مسالمت، از طریق مذاکره، امریست سیاسی و در عرصه سیاست آنچه که تناسب و توازن قوا را تعیین می‌کند، قدرت است. هنگامی که از «گفتمان سیاسی» سخن می‌رود، باید روشن شود که موضوع مورد بحث چیست؟ اگر سلب حاکمیت از سران اسلامی ایران موضوع بحث است، آنگاه موضوع «گفتمان سیاسی» بود و نبود حاکمیت است. آیا میتوان تصور کرد که با سیاست «منطق» و «استدلال» از رژیم ایران خواست تا به هستی خود پایان دهد؟ هدف از گفت و شنود منطقی اصولاً ایجاد زمینه «تفاهم» و «توافق» است و نه سلب و حذف که نتیجتاً و نه الزاماً می‌تواند به «سازش» به‌انجامد. سازش اما، امریست نسبی، یعنی دوری کردن از چیزی و نزدیکی کردن به چیز دیگر. اگر دو نفر بر سر چیزی از طریق «دیالوگ» و گفت و شنود با هم سازش می‌کنند، معمولاً هر دو از چیزی دوری می‌کنند و به چیز مشترکی که مورد توافق آنان است، نزدیک می‌شوند. سازش به این معنی محل تلاقی دو خواستی است که به حداقل تقلیل یافته‌اند.

حالا به بینیم که این خواست تقلیل یافته هواداران «گفتمان سیاسی» چیست.

این عده از پیشگامان «گفتمان سیاسی» برای تحقق «استقرار آزادی و دموکراسی» در ایران به دنبال این هستند که باب «گفتمان سیاسی» را با سران حاکمیت اسلامی باز کنند. پیش شرط آن هم پرهیز از شیوه «قهر» است. در این «گفتمان» برعکس تعریفی که این عده از مفهوم «سیاست» به دست می‌دهند که شالوده آن بر روی «بحث و استدلال و منطق و روش‌های به دور از خشونت» ریخته شده است، این گفتمان محل بده و بستان است و بر هیچ‌کس معلوم نیست کدام بخش از منافع و خواست‌های دموکراتیک مردم ایران در این بده و بستان مورد معامله و مبادله قرار می‌گیرد! نتیجه‌ای که بر این «گفتمان سیاسی» مترتب می‌شود، این است که مردم ایران باید از حداقل خواست خویش برای استقرار آزادی و دموکراسی که حیات رژیم ایران منوط به محدود و محصور نگاه داشتن آن است، صرف نظر کنند، چون غیر از این هر چه باشد با مخالفت رژیم روبرو خواهد شد و به «قهر» خواهد انجامید! و این آن چیزی نیست که هواداران راه صلح و مسالمت در پی آنند. پر واضح است که هرگونه تغییر و دگرگونی که منجر به تحول دموکراتیک در جامعه ایران گردد، در نهایت از راه قهر

به عبارت دیگر از راه اعمال زور از سوی توده‌ها می‌گذرد. و چه زشت است مردم را به تسلیم و تمکین به اراده آنچیزی واداشت که حاکمین ایران می‌طلبند.

اما واقعا این «قهر» چیست که شیفتگان «گفتمان سیاسی» تا این حد با آن قهر هستند

«قهر» در مفهوم کلی و گسترده آن، چیزی نیست جز اعمال زور از طریق هرگونه وسیله و ابزاری برای تحقق هدفی و خواستی که با اهداف و خواست‌های دیگران در تناقض است. تمرکز ابزار زور در دست طبقه حاکمه این طبقه را در جایگاه قدرت برتر قرار می‌دهد که اراده و خواست خویش را می‌تواند بر طبقات دیگر از طریق دولت که ارگان سرکوب یک طبقه علیه طبقه و یا طبقات دیگر است، در اشکال متفاوت بر جامعه تحمیل کند تا منافع خود را که در تناقض با منافع طبقات دیگر است، تأمین نماید، که نتیجتاً به حاکمیت او بر دیگری می‌انجامد. «حاکمیت» اما آن فرصت و امتیازی را می‌گویند که طبقه و گروهی را در مقامی و موقعیتی قرار می‌دهد که دیگر طبقات و اقشار مردم را به تبعیت و فرمانبرداری از خود وامیدارد. ابزار اعمال قهر سران نظام اسلامی ایران فقط در سیاست قوه مجریه خلاصه نمی‌شود، بلکه قهر نامشروع و ارتجاعی از طریق وضع قوانین توسط مجلس شورای اسلامی و قهر قضایی از طریق زندان و شکنجه و اعدام نیز هست. بنابر این می‌بینیم که «قهر» حتماً به معنای خشونت نیست و از یک جنس نیستند. خشونت می‌تواند در آخرین تحلیل نتیجه عدم قبول تحمیل اراده یک طبقه بر طبقه دیگر باشد، آنهم از طریق فشار و مقاومت در برابر اعمال زور و قدرت. جنبش دموکراتیک مردم ایران در ۲۲ خرداد ۸۸ نشان داد که اعتراضات آرام مردم نتوانست طبقه حاکمه را به قبول خواست‌های خود وادارد و دیدیم که حاکمیت برای حفظ پایه‌های قدرت خود دست به «خشونت» یعنی قهر ضد انقلابی و سرکوب زد که بالطبع انعکاس آن از جانب مردم چیزی نبود جز اعمال قهر انقلابی در دفاع از خود. تکلیف چه بود؟ باید مردم را به خانه‌هایشان فرامی‌خواندیم و آنها را از «مقاومت» در برابر «خشونت» طبقه حاکم پرهیز می‌داشتیم و دست طبقه حاکمه را باز می‌گذاشتیم تا هر آنچه در اختیار دارد در سرکوب وحشیانه مردم بکاراندازد؟ با این استدلال که «خشونت» راه رسیدن به دموکراسی نیست!... و «چه بسا خود علت به وجود آمدن دیکتاتوری جدیدی می‌شود!»

ما هنگامی که می‌گوئیم باید در برابر قهر ضدانقلابی حاکمیت، قهرانقلابی توده‌ها را قرار داد، منظور این است که توده‌ها تنها با اتکاء به نیروی خود می‌توانند اعمال قدرت کنند. حتی در شیوه «گفتمان سیاسی» هم چنانچه قرار است اراده و خواست توده‌ها به حاکمیت تحمیل شود، ابزار و وسایل لازم جهت اعمال قدرت برای ایجاد توازن قوا ضروریست، که بدون آن کاری از پیش نخواهد رفت. بدین‌ترتیب نتیجه سیاست «قهر از قهر» چیزی نیست، جز خلع سلاح کردن توده‌ها به این دلیل ساده که هواداران «گفتمان سیاسی» «قهر» را برابر با «خشونت» نشان می‌دهند و این اگر خطا نباشد، بدون تردید خطی است که توده‌ها را آگاهانه به راه مسالمت و سازش با رژیم می‌کشاند. این عده نخست شیوه مبارزه «مسالمت‌آمیز» را به عنوان تنها راهکار منطقی و متناسب با شرایط موجود مطلق می‌کنند و بعد دنبال وسایل و ابزاری می‌گردند که در انطباق با چنین سیاستی بکار آیند، «انتخابات آزاد» و یا «رفراندوم» نمونه‌هایی از ابزارهای راه «مسالمت‌آمیز» گذار از جمهوری اسلامی هستند. در سیاست شیوه‌های مبارزاتی دارای اشکال متفاوتی هستند، به این دلیل که تعیین مشی و اتخاذ سیاست همواره مبتنی بر تحلیل مشخص از شرایط مشخص است. به عبارتی این حاکمیت است که شیوه مبارزه را از نوع «خشونت» و یا «مسالمت‌آمیز» در طول مبارزات توده‌ای به ما تحمیل می‌کند.

مطلق کردن مبارزه «مسالمت‌آمیز» از راه «گفتمان سیاسی» و خدشه ناپذیر دانستن آن به عنوان اصل اساسی مبارزه سیاسی که در صحت و درستی آن نباید از خود شک و تردید نشان داد، حکمی است عام و فراشمول که در هر نظام سیاسی، تحت هر شرایطی، می‌تواند قابل انطباق باشد. برداشت‌های نادرست و کپی‌برداری از گفتمان‌های سیاسی رایج در کشورهای که از حداقل ساختار

قانونی و دموکراتیک برخوردارند، به همان اندازه خطاست که آن را برای جامعه استبدادی از نوع ایران هم متناسب و معقول دانست! به نظر می‌آید که این «شیفتگان» گفتمان سیاسی بین جوامع دموکراتیک و استبدادی تشابهاتی را برجسته می‌کنند تا از آن نتیجه بگیرند که گویا «گفتمان سیاسی» در هر دو ساختار سیاسی کارساز است. انسان وقتی گرفتار مطلق‌گرایی می‌شود، برای اثبات امری مطلق مجبور است واقعیت را جعل کند؛ آن را واژگون جلوه دهد. خوب این تشابهات را باید نه تنها نشان داد، بلکه توضیح هم داد که چرا و کدامیک از وجوه مشترک جوامع دموکراتیک و استبدادی شیوه مبارزه «مسالمت‌آمیز» را ضروری می‌سازد؟ آنچه که درست و معقول می‌بود، ترسیم وجوه اختلاف آن دو است و نه تشابهات. آیا منطقی است که بین سیستم سیاسی آلمان در دهه سی و چهل میلادی در دوران حاکمیت ناسیونال سوسیالیسم و نظام دموکراتیک فدرال آلمان وجه اختلاف را ندید و وجوه مشترک آن دو را برجسته و عمده کرد؟ آیا کمونیست‌ها و سوسیال دموکراسی آلمان می‌توانستند با اتخاذ شیوه «مسالمت‌آمیز» و «گفتمان سیاسی» بر فاشیسم هیتلری فائق آیند؟ البته معتقدیم که این «شیفتگان» چنانچه قدری فهم سیاسی می‌داشتند، چنین تصور نادرستی را درست ارزیابی نمی‌کردند. صدور چنین حکمی مبنی بر اینکه راه و روش مسالمت تنها راه رسیدن به دموکراسی است و آن را پیشه خود کردن و از توده‌ها خواستن که به آن لبیک گویند، این خود نقض غرض است. انتخاب «گفتمان سیاسی» به عنوان شیوه و راه مبارزه سیاسی قاعدتا نمی‌تواند هم در جامعه دموکراتیک صدق کند و هم در تحت شرایط استبداد. این شیفتگان «گفتمان سیاسی» به آنچه که نمی‌اندیشند، این است که آن چیست که یک جامعه دموکراتیک را از یک سیستم استبدادی متمایز می‌کند! در اینکه در هر دوی این نظام‌ها می‌توان وجوه مشترکی را یافت، بحثی نیست. در جمهوری اسلامی ایران همانقدر نهادهای انتخابی و انتصابی و تقسیم قوای مملکتی، مجلس قانون‌گذاری، انتخابات دوره‌ای، مطبوعات، ارتش و پلیس و خلاصه هر آنچه که وجه مشخصه ساختار یک دولت به معنی مدرن و نه حتماً به معنی دموکراتیک، موجودند، که در جوامع دموکراتیک از نوع آلمان، فرانسه، سوئد و انگلستان و غیره ... روحانیت حاکم در ایران کلیت نظام را مطابق میل و سلیقه خود به نحوی سازمان داده است، که در جهت حفظ و تثبیت منافع طبقاتی خویش بکار می‌گیرد و به همین دلیل مجموعه نهادها و ارگان‌های دولتی ابزار اعمال قدرت طبقه حاکمه هستند و تا از این طبقه سیاسی خلع ید نشود، امکان هیچگونه فعالیت و مبارزه‌ای در جهت ایجاد دموکراسی در ایران از راه «گفتمان سیاسی» نیست. در ایران حاکمیت و دولت درهم ادغامند و تفکیک آن درست و منطقی نیست. جنبش اصلاحات اتفاقاً بر همین نکته پای می‌فشارد که «دولت» را از «حاکمیت» جدا سازد و تأکید و تأیید وجود دو نهاد قدرت حقیقی و حقوقی در سیستم سیاسی ایران، اشاره به همین امر دارد که ناکامی تلاش تاکنونی آنها را باید در این رابطه مورد ارزیابی قرارداد. نتیجه چنین نگرش و سیاستی را ما در پی انتخابات دوره‌های گذشته به وضوح دیدیم. در حالی که در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته حاکمیت از دولت جداست؛ در این جوامع می‌توان با استناد و اتکاء به قانون و وجود نهادهای دموکراتیک شیوه مبارزه «مسالمت‌آمیز» را تا آنجائی که به کلیت نظام لطمه وارد نیابد، اجرا کرد و هیچ مانع و رادع حقوقی هم در برابر آن نیست و چه بسا نمونه‌هایی داریم که حتی از این طریق اپوزیسیون مترقی توانسته است به نتایجی به سود مردم دست یابد. مشکل این «شیفتگان» در این است که مثلاً «گفتمان سیاسی» و مبارزه «مسالمت‌آمیز» گویا می‌تواند در دوران گذار از استبداد هم بکار آید. یکی از این «شیفتگان» می‌نویسد «قدرت آنها (سران رژیم ایران - توفان) مسلماً در استدلال و برخورد سیاسی نیست، بلکه در قدرت نظامی شان است». بنابر این اگر سران رژیم اسلامی ایران منطق و استدلال را نمی‌پذیرند و تنها چیزی را که می‌شناسند «قدرت نظامی» است، چرا علی‌رغم این مردم را فرا می‌خوانید به «مقاومت» و مبارزه‌ای که در آن فقط «بحث و استدلال و منطق و روش‌های به دور از خشونت» بازتاب می‌یابد و نه چیز دیگر؟ نتیجه چنین سیاستی آیا عملاً مساله گذار از استبداد را منتفی نمی‌کند؟ چون طرح مساله فقط «مقاومت» است و نه «اعمال قدرت».

خلاصه کنیم: طراحان این شعارها و «گفتمان سیاسی» از انجام یک انقلاب بعدی که تنها می‌تواند مسئله کسب قدرت سیاسی را برای طبقه کارگر مطرح کند، وحشت دارند. آنها می‌ترسند که فرهنگ

انقلاب قهرآمیز در مردم زنده شود. آنها می‌هراسند که مردم درک کنند که زور، قابله زمان و تاریخ است و قهر هرگز در انحصار طبقه حاکمه نمیتواند باشد. توده‌ها نیز باید باور داشته باشند که بدون قهر انقلابی، تحول عمیق انقلابی ممکن نیست. با این شناخت است که ارتش توده‌ها آمادگی مقاومت و مبارزه پیدا می‌کند. با روحیه پذیرش شکست نمی‌توان به سوی جنگ رفت. طراحان «گفتمان سیاسی»، آشتی‌جویانه و رفرمیستی می‌کوشند جنبش مردم را در مجاری سازش و همدستی با ارتجاع حاکم و در بهترین حالت آن، در مجاری گشایش راه‌های نئولیبرالی مشکلات، هدایت کنند. آنها از مردمی که با روحیه انقلابی بار آمده‌اند، می‌ترسند. از اینروست که این جنایت و خیانت در حق توده‌ها را با تئوری‌های «جامعه مدنی» و «انسانیت» توجیه می‌کنند. «انسانیت» آنها جاده یک‌طرفه است. جوازی است تا طبقه حاکمه، مردم بی‌سلاح را سرکوب کند. اجساد مردم در نزد آنان بیشتر به مصلحت برای زد و بند است، تا زنده، پُرشور و انقلابی آنها. سیل برانداز انقلاب چنانچه راه اوفتد، طبیعتاً مرزی برای توقف تا زدودن بی‌عدالتی‌ها، نمی‌شناسد. لیبرال‌های مذهبی و اپورتونیست‌های مدنی، خواهان رفع همه بی‌عدالتی‌ها نیستند؛ و به این جهت از همان بدو امر خواهان مهار طغیان مردم‌اند. کمونیست‌ها قهر انقلابی را بین کارگران و زحمتکشان از اینرو تبلیغ می‌کنند که در نهایت راهی جز توسل به قهرانقلابی توده‌ای برای کسب قدرت سیاسی و به‌زیرکشیدن ارتجاع نیست، اگرچه در این مسیر طولانی از اعمال تاکتیک‌های متفاوت و متنوع سیاسی غافل نیستند و گام به گام توده‌ها را برای فرودآوردن ضربه نهایی به ارتجاع، قیام مسلحانه توده‌ای آماده می‌کنند.

سیاست تابع متغییرات است که شیوه اعمال آن تحت تاثیر کنش و واکنش می‌تواند در اینجا و آنجا تحت شرایط خاصی تغییر کند و همانند هر پدیده‌ی دیگر ثابت و لایتغیر نیست.

مبارزات طبقه کارگر علیه سیاستهای نئولیبرالیستی و تغییرات ارتجاعی قانون کار

خمینی که اقتصاد را از آن خر می‌دانست و عامل اصلی و تعیین کننده را در زندگی اجتماعی و تحولات درونی جامعه، گسترش و ترویج "فرهنگ اسلامی" و اجرای "احکام اسلام" معرفی و داروی همه دردهای جامعه تبلیغ می‌کرد، مشاورین رنگارنگ اقتصادی‌اش، اقتصاد اسلامی را به عنوان عامل پیشرفت جامعه و رسیدن به خودکفائی و رفع



استثمار و بی‌عدالتی اجتماعی معرفی می‌کردند و می‌خواستند با حمایت از بازار و تجار "محترم" و اصناف و صنایع کارگاهی و گسترش صندوق‌های قرض‌الحسنه و اصل قراردادن باب اجاره فقه اسلامی در مناسبات کار و لغو بیمه بازنشستگی و پرداخت زکات به جای آن - توسط بستگان و یا امت مسلمان - الگوی اقتصاد اسلامی خود را تحقق بخشند، خیلی زود در برابر واقعیات، مجبور به کنارزدن نقاب رنگ و لعابدار اسلامی به مناسبات سرمایه‌داری شده و بخصوص پس از جنگ تا به حال با وحدت نظر همه جناح‌ها و باندهای درون و پیرامون حاکمیت در این عرصه، چهار نعل در جهت اجرای سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالی دیکته‌شده توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی پیش رفتند.

مبارزات طبقه کارگر بعد از انقلاب ۵۷ در رابطه با قانون کار

طبقه کارگر ایران، طی مبارزات خونین و قهرمانانه خود، طی دوران قبل از انقلاب و سال‌های اولیه بعد از انقلاب، توانست بخشی از حقوق پایمال شده خود را در قالب قوانین و مقررات کار به کارفرمایان تحمیل کند.

محدودیت ساعات کار روزانه و هفتگی، تامین اجتماعی و بیمه، منع کار کودکان، برقراری ضوابط ویژه برای کار و مرخصی زنان باردار، تعیین حداقل دستمزد، الزام کارفرمایان به رعایت مقررات حفاظت و ایمنی فردی و جمعی و بهداشت در محیط کار، حق تشکّل صنفی و سندیکائی و قراردادهای جمعی، طرح طبقه‌بندی مشاغل، بازنشستگی، مشخص‌بودن دوره پرداخت و محل پرداخت مزد و ... امتیازات اهدائی سرمایه‌داران و کارفرمایان به کارگران نبوده، بلکه بخشی از حقوق زحمتکش‌شان است که از حلقوم آنها بیرون کشیده شده‌اند. اولین پیش‌نویس قانون کار اسلامی در سال ۱۳۵۹ توسط احمد توکلی، وزیر کار مرتجع و ضد کارگر منطبق با باب اجاره فقه اسلامی در جهت اجیرکردن کارگران و از بین بردن تمام دست‌آوردهای جنبش کارگری و سندیکائی گذشته ایران، تنظیم شده بود و چنان گستاخانه و وقیحانه

همه محدودیت‌ها را از پیش پای سرمایه‌داران برداشته بود و دست آنها را در استثمار کارگران باز گذاشته بود که گوشه‌هایی از آن را می‌توان در لابلای اعترافات ابوالقاسم سرحدی‌زاده در گفتگوی با ایلنا در تاریخ ۲۰ آذر ماه ۱۳۸۷ بهتر مشاهده کرد.

ابوالقاسم سرحدی‌زاده در مورد مخالفت شورای نگهبان با پیش‌نویس قانون کار سال ۶۹ می‌گوید:

«یکی از ایرادها این بود که دولت حق مداخله در روابط کارگران و کارفرمایان را ندارد و رابطه کارگران و کارفرمایان در کارخانجات نیز باید مانند روابط کشاورزان و زمین‌داران، بر مبنای اجیری تنظیم شود.»

او اضافه می‌کند:

«فراموش نکنیم در منابع فقهی، شرایطی که برای اجیرکردن حیوان مشخص شده است. هنوز از نظر رعایت عدالت بسیار ایده‌آل است. به عنوان نمونه، شما اگر بخواهید یک حیوان را به کار گیرید، نباید بار زیاد و یا کار سخت را به آن تحمیل کنید، حق ندارید به آن آزار برسانید و هم چنین مستحب است قبل از آن که غذا بخورید، ابتدا به حیوان غذا بدهید.»

سرحدی‌زاده در پاسخ خبرنگار که می‌پرسد: «آیا باهمین استدلال با مخالفان قانون کار در شورای نگهبان صحبت می‌کردید؟»

چنین اظهار می‌دارد:

"بله، با همین استدلال با آنها صحبت می‌کردم"

او می‌گوید:

"پیش‌نویسی از این قانون را در اختیار دفتر امام (ره)، آیت‌الله خامنه‌ای در نهاد ریاست جمهوری، آیت‌الله رفسنجانی در مجلس شورای اسلامی و آیت‌الله صافی گلپایگانی در شورای نگهبان قانون اساسی گذاشته شد، تا در مورد آن اظهار نظر کنند، اما به غیر از آقای گلپایگانی که ابتدا به صورت شفاهی نظر مثبت خود را اعلام کرد و بعداً موضع مخالف را اتخاذ کرد، بقیه آقایان پاسخی ندادند."

سرحدی‌زاده در ادامه می‌گوید:

«احساس کردم ادامه اختلاف بر سر قانون کار تبعاتی داشته باشد.»

و در پاسخ خبرنگار که می‌خواهد در مورد این تبعات بیشتر توضیح دهد، اضافه می‌کند که: «در آن زمان هنوز جنگ ادامه داشت و شرایط خاصی بر کشور حاکم بود. از سوی دیگر در محیط‌های کار، امکان نفوذ کمونیست‌ها و گروه‌های ضدانقلاب وجود داشت. اگر این اختلافات ادامه پیدا می‌کرد، ممکن بود اتفاقاتی در محیط کار به وجود آید.»

و ادامه می‌دهد که: «در واقع چون کارگران و افکار عمومی در آن شرایط حساس انتظار یک قانون مترقی را داشتند، سعی ما بر این بود تا حداقل، ابتدا کلیات یک قانون کار ایده‌آل را تصویب کنیم و سپس در فرصت بعدی به تکمیل نواقص احتمالی بپردازیم.»

و در مورد نواقص این قانون به طور نمونه می‌گوید:

«نواقص وجود دارد و نمونه دیگر بسته‌بودن دست کارفرماها در اخراج کارگر و خاتمه قرارداد است.»

همچنان که مشاهده می‌کنید، نگاه حضرات به کارگر، نگاهی است که به یک برده دارند که حتی به قول سرحدی‌زاده از حقوق یک حیوان هم برخوردار نیست. و تصویب قانون کار بنا به مصلحت و وجود شرایط حساس و در واقع به لحاظ ترس از نفوذ کمونیست‌ها و انتظارات کارگران و افکار عمومی بوده است و حالا که شرایط تغییر کرده، می‌توان دست کارفرما را در اخراج کارگر باز گذاشت؛ می‌توان با

حذف کارگاه‌های کمتر از ده نفر از شمول قانون کار و استخدام موقت، بیش از نود درصد از کارگران را، بدون هیچ حمایت قانونی، در کام گرگان سرمایه‌دار، رها کرد؛ و می‌توان شرایطی فراهم کرد که شش ماه، شش ماه حقوق کارگر را پرداخت نه‌کنند و در یک کلام می‌توان آنها را به بردگی کشید.

قانون کار فعلی که پس از ۱۲ سال پیکار و مبارزه سرسختانه طبقه کارگر با نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی در ۲۹ آبان ۱۳۶۹ به تصویب رسید، در واقع توافق بر سر حداقل‌ها از جانب طبقه کارگر ایران بود؛ هر چند که همین حداقل‌ها بدون ضمانت اجرائی «که همان حق تشکل آزاد و مستقل و حق اعتصاب و حق انعقاد قراردادهای دسته جمعی است»، همواره مورد تعرض و دستبرد و تجاوز سرمایه‌داران و کارفرمایان قرار می‌گیرد.

وظیفه قانون کار دفاع از نیروی کار به عنوان بزرگ‌ترین ثروت جامعه است. حمایت از نیروی کار مولد و تأمین بهترین شرایط برای رشد و شکوفائی این عظیم‌ترین سرمایه ملی، باید اساس قانون کار باشد. **قانون کار برای حمایت از کار و کارگر است.**

تفکر سرمایه‌داری نیروی کار را کالائی می‌داند که سرنوشت آن ربطی به جامعه ندارد و عرضه و تقاضای بازار باید سرنوشت آن را تعیین کند. آنها می‌گویند قانون کاری که مدافع نیروی کار باشد هم مانع سرمایه‌گذاری و جذب سرمایه خارجی است و هم در نهایت مانع اشتغال‌زائی است و طبقاً نباید چنین موانعی وجود داشته باشد. آنها از «آزادی»، «توافق» کارگر و کارفرمائی حمایت می‌کنند که در واقع مبتنی بر بدترین نوع اجبار و تحمیل است. اجبار فقر و گرسنگی، اجبار بی‌خانمانی، اجبار نداشتن مخارج دارو و درمان، اجبار نداشتن مخارج تحصیل فرزندان. در واقع «توافق» نیست، بلکه تحمیل ننگ و فلاکت و نکبت و فاجعه به طبقه کارگر است.

کسانی که از «آزادی» کارگر در انتخاب گرسنگی و دریدری حرف می‌زنند، در واقع مستبدین مدافع سرمایه هستند.

قانون کاری که باید محدودکننده سرمایه‌داران در غارت بی‌بند و بار زحمتکشان باشد با نادیده گرفتن حق تشکل آزاد و مستقل و حق اعتصاب و حق انعقاد قراردادهای دسته جمعی، به وسیله‌ای در دست آنان تبدیل شده تا به غارت بیشتر به‌پردازند. آنها می‌خواهند کارگر منفرد را به کام گرگ سرمایه‌دار بفرستند. کارگر وقتی به تنهایی با سرمایه‌دار روبرو می‌شود، قطعاً مظلوم واقع خواهد شد. سرمایه‌دار هرگز تنها نیست. او متکی به نیروی سرمایه و متکی به طبقه سرمایه‌دار است و حمایت سیاسی دستگاه حکومت را پشت سر دارد. اما کارگر، چنانچه متشکل نباشد، تنهاست و مجبور است برای زنده ماندن خود و خانواده‌اش تحت هر شرایطی نیروی کار و هستی خود را بفروشد و «توافق» در این شرایط نابرابر بین کارگر و کارفرما فقط و فقط به نفع سرمایه‌دار تمام می‌شود و سرمایه‌دار می‌تواند او را به روز سیاه به‌نشانند. بیش از ۹۰ درصد کارگران حاضر در کارخانجات و مراکز تولیدی (که در واقع کارهایی با ماهیت مستمر و دائمی هستند) با قراردادهای موقت و سفید امضاء مشغول کار هستند و ضمن اینکه هیچ‌گونه امنیت شغلی ندارند، به شدیدترین وجهی استثمار می‌شوند و در بسیاری موارد دستمزدی پائین‌تر از حداقل مزد تعیین شده توسط شورای عالی کار دریافت می‌کنند.

یکی از محورهای اصلی طرح اصلاحی قانون کار در زمینه تسهیل اخراج و مربوط به ماده ۲۷ قانون کار است. در پیش‌نویس اصلاحی «نظر مثبت» شوراهای اسلامی، انجمن صنفی شورای حل اختلاف در اخراج کارگران را لغو کرده و می‌گوید: کارفرما می‌تواند پس از حداقل دو بار تذکر کتبی در کمتر از ۱۵ روز، کارگر جدید جایگزین کند. مورد دیگر طرح اصلاحی که دست کارفرما را برای اخراج باز می‌گذارد. افزودن بند «ز» به ماده ۲۱ قانون کار است که می‌گوید در مواردی مانند کاهش تولید و تغییرات ساختاری کارفرما می‌تواند قراردادکار را فسخ و کارگر را اخراج کند.

مورد دیگری که دست کارفرما را برای اخراج باز می‌گذارد عدم حضور کارگر در سر کار به علت توقیف است. از موارد دیگر اصلاحی ماده ۱۱۲ و ۴۱ قانون کار است. طبق اصلاح پیشنهادی می‌توان هر

کارگری را به عنوان کارآموزی یا بازآموزی در هر شرایط سنی و سوابق کاری به مدت سه سال با پرداخت ۷۰ درصد حداقل حقوق به بردگی کشید. مورد اصلاحی دیگر تعیین میزان عیدی کارگران توسط هیئتی متشکل از ۵ نماینده دولت و ۳ نماینده کارفرما و ۳ نماینده کارگر است، در صورتی که میزان عیدی در حال حاضر دو برابر حداقل دستمزد است.

چنانکه ملاحظه می‌شود، در ابتدا با نفی تشکلهای مستقل کارگری و حق اعتصاب و حق قراردادهای دسته جمعی در قانون کار ضمانت اجرائی آنرا از بین می‌برند و سپس با خارج کردن کارگاههای کمتر از ده نفر از شمول قانون کار و تأیید و گسترش قراردادهای موقت تا بیش از ۹۰ درصد طبقه کارگر را از چتر حمایتی قانون کار خارج کرده و سپس با تغییرات پیشنهادی در اصلاحیه قصد دارند همان ۱۰ درصدی از کارگران را هم که مشمول این قانون می‌شوند، به راحتی اخراج کنند و هر قراردادی را تحت عنوان توافق کارگر و کارفرما به آنها تحمیل کنند. این است مفهوم واقعی عدالت گستری و طرفداری از مستضعفین در نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی. در طی ۲۷ سال اخیر (بعد از تصویب آن) تلاش‌های فراوانی در جهت دستبرد و تجاوز به همین قانون کار حداقلها صورت گرفته است که از جمله خروج کارگاههای کمتر از پنج نفر و سپس ده نفر و بعد کارگران قالیباف از شمول قانون کار و اجرای طرح استاد شاگردی بود. لایحه اصلاحی و یا در واقع تخریبی و نابودی قانون کار که توسط جهرمی، وزیر کار دولت «عدالت گستر» احمدی نژاد به مجلس ارائه شد و سپس توسط دولت «تدبیر و امید» روحانی دنبال شد؛ تلاشی بود و هست در جهت ایجاد امنیت کامل سرمایه و برداشتن موانع از پیش پای آنان برای غارت و چپاول بی در و پیکر طبقه کارگر و نابودی کامل امنیت شغلی آنها.

جهرمی، وزیر کار کابینه احمدی نژاد، در مصاحبه با خبرگزاری فارس در ۱۸ آذر ۸۶ چنین می‌گوید: «ما یک حرکت بزرگ و اساسی در کشور در جهت بهبود محیط کسب و کار و «حمایت از بخش غیر دولتی» را آغاز کرده‌ایم ... شالوده این اقدامات سازماندهی «بازار کار» و قوانین ناظر بر روابط کارگر و کارفرما را تشکیل می‌دهد. فرصت برای سرمایه‌گذاری، اصلاحات در نظام بانک‌ها و صنعت بیمه‌ای و برنامه‌ریزی کشور، پیوستن به سازمان تجارت جهانی، اصلاح و خصوصی‌سازی بانک‌ها و صنعت بیمه». این سیاست اقتصادی که آقای جهرمی کلیت آن را مطرح می‌کند، نتولیرالیسم نام دارد؛ اساس‌اش بر خصوصی‌سازی معادن و صنایع و کشاورزی و بانک‌ها و تجارت و سیستم حمل و نقل هوایی و دریائی و ریلی و چرخ و رسانه‌ها و آموزش و بهداشت و درمان و حذف سوبسید و خدمات دولتی و حذف تعرفه‌های گمرکی و تغییر همه قوانین کشورها در این جهت و هم چنین تغییر قوانین کار در جهت حفظ امنیت کامل سرمایه و استثمار بی‌قید و شرط نیروی کار است.

نتایج حاصله از این سیاست اقتصادی که با تحریف اصل ۳۳ قانون اساسی توسط خامنه‌ای شروع شد و غارت و چپاول ثروت‌های ملی تحت عنوان خصوصی‌سازی و ایجاد بازار بورس و اقتصاد قمارخانه‌ای و حذف سوبسیدها و تعرفه‌های گمرکی و تغییر قوانین کار و ایجاد مناطق آزاد تجاری و غیره.... که نتایج حاصل از آن باعث سرازیر شدن همه کالاهای صنعتی و کشاورزی و مصرفی به کشور و نابودی تولیدات صنعتی و کشاورزی و گسترش بیکاری و فقر و بی‌حقوقی کامل کارگران و زحمتکشان از طرفی و ایجاد یک لایه اجتماعی از میلیاردرهای غارتگر وابسته به حکومت و شکاف عمیق طبقاتی در جامعه شد. طبقه کارگر صنعتی کشور از ۵/۳ میلیون نفر به ۲/۱ میلیون نفر کاهش یافته و ۷۰ درصد صنایع کشور به طور کلی نابود و ۳۰ درصد باقی مانده با ظرفیت ۵۰ درصد مشغول کار است. طبیعی است که با چنین وضعیت اقتصادی و اتکاء حاکمیت به یک لایه چند درصدی از میلیاردرها و مزدوران وابسته، نمی‌توان اقتصاد مقاومتی برای مقابله با تحریم‌های امپریالیستی بوجود آورد.

سیاستهای اقتصادی نتولیرالیستی در جهت منافع کدام طبقات اجتماعی هستند؟

۲۰۰ کمپانی بزرگ ۷۰٪ معاملات جهان را کنترل می‌نمایند. حدود ۴۰٪ از همه معاملات ثبت شده در اصل معامله تجاری نیستند، بلکه به صورتی کاملاً کنترل شده، میان همان کمپانی ردوبدل شده است. آنها از رقابت آزاد می‌گویند ولی عملاً بازار جهانی را بین خود تقسیم کرده‌اند و ۴۰٪ از معاملات جهانی

را کنترل می‌نمایند. این روند، جهانی شدن نام گرفته است، اما در واقع مرکزیت سرمایه و قدرت در یک جمع کوچک انحصارات و در یک گروه کوچک از کشورهای امپریالیستی قرار دارد. ۱۸۶ شرکت از ۲۰۰ شرکت بزرگ چند ملیتی جهان تنها به ۷ کشور ژاپن، آمریکا، آلمان، فرانسه، انگلستان، هلند و سوئیس تعلق دارند و ۱۴ شرکت به کره جنوبی و برزیل تعلق دارند و «جهان سوم» جایی در فهرست ۲۰۰ عددی ندارند. یک گروه کوچک متشکل از ۱۵ شرکت مختلف و بزرگ جهانی کنترل ۲۰ نوع کالای کلیدی را که در «جهان سوم» تولید می‌شود، در دست دارند. آنها ۹۰ درصد از معاملات گندم، ۹۰ درصد از معاملات پنبه، ۹۰ درصد از معاملات تنباکو، ۹۰ درصد از معاملات چوب‌های گرانبها، ۸۰ درصد از معاملات قهوه، ۸۰ درصد از معاملات مس، ۷۰ درصد از معاملات چای و ۷۰ درصد از معاملات برنج و غیره را کنترل می‌کنند. این شرکت‌های چند ملیتی که مبلغین نئولیبرالیسم و جهانی‌شدن هستند، سیاست لیبرالیست مدرنی را که کوچک کردن دولت را تبلیغ می‌کنند، به هیچوجه نئولیبرالیست‌های «مخالف دولت» نیستند، بلکه تلاش آنها بر این است که دولت را ناگزیر نمایند که از قبول مسئولیت‌های اجتماعی سر باز زند و در نهایت آن را در جهت کسب منافع سرمایه چند ملیتی بکار اندازند. حقوق و مصالح اجتماعی باید نادیده گرفته شوند تا منابع اجتماعی را به حراج گذارند؛ دارائی‌ها، مالیات و دیگر درآمدها باید صرف تأمین هزینه‌های انحصارات شوند. البته کسب منافع بیشتر ایجاب می‌کند، با کمک نیروی نظامی‌اش، با توسل به زور، استثمار و استعمار جهانی را برای این کمپانی‌ها ممکن گردانند. شرکت‌های بزرگ بین‌المللی بدون هیچ مانعی از نیروی کار، منابع طبیعی و بازار کشورهای دیگر سود می‌جویند؛ هم‌زمان از تکنولوژی و اطلاعات فنی و علمی انحصارات خود با «احترام» پاسداری می‌کنند و به سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی و فرهنگی خودشان حق تقدم می‌دهند. نام آن را هم می‌گذارند «معاملات آزاد». به خاطر این ارزش‌ها امپریالیسم آماده است که تمام موانع را از پیش رویش بردارد. شرکت‌های چند ملیتی با استفاده از قدرت‌های دولتی امپریالیستی خود، با استفاده از خشونت سازمان داده شد، مانند آنچه در یوگسلاوی و عراق و افغانستان و لیبی و سوریه با کشتار و تخریب و راه‌اندازی جنگ‌های قومی و مذهبی انجام دادند و یا از طریق تحریم‌های اقتصادی، نظیر تحریم اقتصادی کوبا و عراق و ایران سیاست‌های خود را به‌پیش می‌برند. کمپانی‌ها خواستار تخفیف‌های دولتی و کاهش مالیات‌اند و در ضمن خواهان رهایی از مسئولیت‌های اجتماعی هستند. آنها می‌خواهند هزینه‌ها از جیب مردم پرداخت شود، ولی سود حاصل از آن به جیب آنها سرازیر شود. تبلیغات همه‌جانبه در مورد «نظم آزاد بازار»، کشورهای فقیر را فقیرتر و ثروتمند را ثروتمندتر نگاه می‌دارد. امروز کمپانی‌های چند ملیتی تا اندازه‌ای قدرت خود را گسترش داده‌اند، که شرایط سیاسی خود را در جایی که می‌خواهند به پیش به‌برند، دیکته می‌نمایند. دیکته این سیاست‌ها توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی به کشورهای «جهان سوم» و از جمله ایران صورت می‌گیرد و محصول این سیاست‌ها در تمامی کشورهای اعمال شده و بخصوص کشورهای عقب‌نگاه داشته شده، ایجاد لایه اجتماعی کوچکی از غارت‌گران ثروتمند داخلی که در واقع به عنوان کارگزار و عامل انحصارات امپریالیستی و کمپانی‌های چند ملیتی ایفاء نقش می‌کنند و اکثریت عظیمی که در زیر خط فقر و مرگ تدریجی نگاه‌داشته می‌شوند. چاره کارگران و زحمتکشان در ایران و جهان تشکیلات است که باید تحت رهبری حزب سیاسی طبقه کارگر، حزب مارکسیست - لنینیست از شر نظام گندیده سرمایه‌داری رها گردند و جز این نیز نیست.

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی به دست مردم ایران

اعتراض و اعتصاب کارگران برای حقوق معوقه و برعلیه دستمزد ناعادلانه خاموش شدنی نیست

سالهاست که ما شاهد مبارزه روز افزون انقلابی و خستگی ناپذیر کارگران ایران هستیم. کارگران ایران در زیر سلطه سرکوب رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی برای کسب حقوق و نیل به مطالبات خود، به مبارزه بدون ترس از پی‌گرد، زندان و شکنجه ادامه می‌دهند و از سرکوب، زندانی شدن و شکنجه و مرگ نمی‌هراسند.

رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی که دشمن طبقاتی همه کارگران و زحمتکشان سراسر ایران است، در خدمت منافع سرمایه‌داران مانع از آن است که کارگران به حقوق حقه خود دست یافته، به ایجاد سازمان‌های صنفی و مستقل موفق گردند و حتی به حقوق معوقه دست یابند. در چند دهه



گذشته کارگران ایران برای ایجاد سازمان‌های مستقل کارگری علی‌رغم سرکوب شدید، فعالیت نموده و این مبارزه را تا به امروز پیش برده‌اند و این مبارزات همچنان ادامه دارد و خاموش شدنی نیست.

اعتراض و اعتصاب ۴ هزار کارگر گروه ملی صنعتی اهواز در پنجم اسفند ماه که به سیزدهمین روز برای عدم حقوق و دستمزد رسید، تا این تاریخ ادامه داشته است. به گزارش خبرنگار ایلنا، «کارگران گروه ملی صنعتی فولاد اهواز، که از ۱۳ روز قبل در اعتراض به تعویق ۵ ماه حقوق و سایر مشکلات صنفی خود دست از کار کشیده‌اند، پایان اعتراض خود را به دریافت معوقات مزدیشان منوط کرده‌اند. از قرار معلوم در این واحد تولیدی حدود ۴ هزار کارگر رسمی و قراردادی شاغل در این واحد تولیدی بین ۴ تا ۵ ماه مطالبات معوقه مزدی، طلب کاراند. در عین حال پرداخت مطالبات سنواتی هر یک از کارگران که بالغ بر ۵ تا ۶ میلیون تومان می‌شود، چندین سال است به تأخیر افتاده است».

دلیل دیگر اعتراض کارگران این واحد تولیدی، مربوط به پرداخت نشدن حق بیمه از جانب کارفرما به سازمان تأمین اجتماعی است، که مشکلات زیادی برای کارگران ایجاد کرده است.

به نقل از کارگران گروه ملی صنعتی فولاد اهواز گفته می‌شود تا این لحظه از جانب مدیریت کارخانه و مسئولان استانی پاسخ مشخصی به خواسته‌های آنان داده نشده؛ در نتیجه اعتراض صنفی کارگران استمرار پیدا کرده است. طبق اظهارات این کارگران معترض، گروه ملی فولاد اهواز یکی از شرکت‌های احداث شده توسط گروه سرمایه‌گذاری امیر منصور آریا در اهواز است که پس از ماجرای اختلاس ۳ هزار میلیاردی و مصادره شرکت‌های متهم اصلی پرونده هم‌اکنون مدیریت این کارخانه با نظارت قوه قضائیه انجام می‌شود.

کارگران در بخش پایانی سخنان خود گفتند: «به نظر می‌رسد آنچه باعث تأخیر در تأمین منابع مالی کارخانه شده است، طولانی شدن روند پرداخت و دریافت اعتبارات مالی کارخانه از قوه قضائیه است و در حال حاضر علاوه بر پنج ماه دستمزد، عیدی نیز دریافت نکرده‌ایم.»

این مبارزات تحسین‌برانگیز است و حزب ما قاطعانه از این مبارزات حمایت می‌کند و تمام مساعی خود را برای انعکاس این مبارزات در عرصه جهانی و همبستگی از سوی اتحادیه‌های کارگری و احزاب بین‌المللی کمونیستی مصروف می‌دارد.

شایان توجه است که اتحادیه‌های کارگری رزمنده و غیر قانونی ایران امسال نیز همانند سال گذشته در برابر تعیین دستمزد ناعادلانه در آستانه سال جدید را با کازار سیاسی و صنفی و در اشکال مختلف آغاز کرده و متحداً به رژیم حامی سرمایه هشدار داده‌اند.

در همین رابطه، کارگران شرکت واحد با امضای طوماری اعلام کردند در برابر تعیین دستمزد ناعادلانه سکوت نه خواهند کرد. «سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران از روز شنبه سی ام بهمن با جمع‌آوری امضاء از رانندگان و کارگران شرکت واحد اعتراض خود را نسبت به دستمزد فعلی که چند برابر زیر خط فقر



است، اعلام کردند. کارگران با امضای طومار خواهان تعیین دستمزد سال نود و شش مطابق تبصره ۲ ماده ۴۱ قانون کار هستند. جمع‌آوری امضاء از کارگران شرکت واحد در سطح خطوط، توقف‌گاه‌ها و تعمیرگاه‌های این شرکت تا روزهای آینده ادامه خواهد یافت»

سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه نیز در اوایل اسفند ماه با انتشار اعلامیه تحت عنوان «زندگی انسانی داشتن حق مسلم ماست»، چنین بیان داشتند:

"در حالی که به پایان سال ۹۵ خورشیدی نزدیک می‌شویم، مسئله افزایش دستمزد در سال جدید از مهمترین دغدغه کارگران به شمار می‌رود. نظر به اینکه داشتن یک زندگی شایسته و شرافتمند، حق مسلم هر انسانیت، ازینرو افزایش هرچه بیشتر حقوق و دسترنج کارگر نقش مهم و اساسی بازی می‌کند. در این رابطه و براساس قانون کار که مبتنی بر اصل سه‌جانبه‌گرایی (نمایندگان کارگران، کارفرماها و دولت) هر ساله در اسفند ماه کمیته دستمزد در این باره تصمیم می‌گیرد. تصمیمی که تأثیر بسیار مهمی در زندگی و معیشت کارگران بجا می‌گذارد. در قانون کار این افزایش دستمزد باید مبتنی بر دو اصل مهم و اساسی باشد؛ اول اینکه، افزایش حقوق کارگران باید بر اساس میزان تورم واقعی که مبتنی بر منابع آماری مختلفی باشد، صورت گیرد و نه فقط براساس آمارهای دولتی. دوم، دستمزد مصوب در کمیته دستمزد، باید بالاتر از خط فقر افزایش یابد. خط فقری که در حال حاضر، حتی بر اساس آمارهای دولتی و بانک مرکزی بالاتر از ۴ میلیون تومان است.

در این میان از مهم‌ترین نگرانی‌های ما کارگران این است که:

۱ کارگران در ایران فاقد تشکلهای خودساخته کارگری و مستقل هستند، تا به‌توانند از حقوق و زندگی آنها دفاع کنند.

۲ کارگران فاقد حق قانونی اعتصاب جهت دفاع از حقوق طبقاتی خود می‌باشند.

۳ ما اعلام می‌کنیم که تشکل دولتی خانه کارگر که در کمیته دستمزد به عنوان نماینده بخش کارگری حضور دارد، به هیچ عنوان نماینده ما کارگران محسوب نمی‌شود. و در سالیان اخیر، به جز مماشات با کارفرماها و سرمایه‌داران و تضییع حقوق کارگران هیچ دست آوردی برای ما نداشته است. ما با صدای بلند اعلام می‌کنیم که خانه کارگر نماینده ما کارگران نبوده و نیست.

۴ در مسئله افزایش دستمزد، هدف ما دست‌یافتن به یک زندگی انسانیست. اینکه که بتوانیم بدون دغدغه و اضطراب ناشی از مسائل معیشتی نظیر، خوراک، پوشاک و مسکن، آنهم با داشتن فقط یک شغل زندگی کنیم. ازینرو اعلام می‌کنیم که تعیین دستمزد باید طبق همان دو اصلی که در قانون کار ذکر گردیده است، صورت گیرد؛ یعنی این افزایش هم باید براساس نرخ تورم و هم حقوق دریافتی باید بالاتر از خط فقر باشد. در سالیانه اخیر در بهترین حالت ممکن، افزایش حقوق فقط براساس نرخ تورم صورت می‌گرفت و دولت هم چشم خود را بر اصل دومی که مهمتر است، می‌بست. اکنون هم از جمله نگرانی‌های ما اینست که، با توجه به آمارهای دولتی که نرخ تورم امسال را تک رقمی اعلام نموده‌اند، افزایش حقوق کارگران هم در آن حد باشد. در چنین صورتی، زندگی انسانی که پیشکش، زندگی بخور نمیر هم میسر نمی‌شود.

ما اعلام می‌کنیم از فقر خسته شده‌ایم؛ از اضطراب و دغدغه‌های معیشتی خسته شده‌ایم. در حالی که مدیران دولتی با حقوق‌های نجومی چند صد میلیون تومانی در ماه، شاهانه روزگار می‌گذرانند؛ خسته شده‌ایم از اینکه وقتی نوبت به کارگران می‌رسد، آنچنان قطره چکانی و نکته‌سنجی و ریزی‌بیزی بخرج می‌دهند و مورا از ماست جدا می‌کنند، بخل می‌ورزند که البته نتیجه‌اش هم چیزی بجز فقر و فلاکت نمی‌تواند باشد؛ خسته شدیم از اینکه کارفرماها به بهانه‌های واهی، با تأخیرهای مکرر و فراوان در پرداخت همین چندرغاز حقوق زیر خط فقر، موجب به‌خطر افتادن زندگی ما کارگران می‌شوند؛ ما خسته شدیم از اینکه همیشه خدا در مقابل خانواده، شرمنده باشیم. و ایضا خسته شدیم از اینکه هرگونه حق‌خواهی و عدالت‌طلبی کارگران در مقابل کارفرماها و سرمایه‌داران، نتیجه‌اش چیزی بجز زندان، اخراج و شلاق نیست.

با آرزوی نیل به یک زندگی انسانی و با عزت برای تمامی کارگران جهان و ازین‌رفتن تمامی مظاهر تبعیض»

کانون صنفی معلمان با انتشار بیانیه‌ای در ۲۹ بهمن ماه تحت عنوان «حداقل دستمزد حلقه اتحاد نیروهای کار» با امضاء جعفر ابراهیمی، چنین اظهار داشته است:

«کارگران و نیروی کار در بخش‌های مختلف، اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند آن‌ها چرخ زندگی و جامعه را به حرکت درمی‌آورند اما اقلیت برخوردار از ثروت و قدرت به مدد قانون و راهکارهای فراقانونی حق زحمت‌کشان و مزدبگیران را نمی‌دهند و هرروز شکل جدیدی از محرومیت را به آن‌ها تحمیل می‌کنند. یکی از این شیوه‌ها سرکوب دستمزد و حقوق زحمت‌کشان است که به اشکال مختلف صورت می‌گیرد. اما یکی از جنبه‌های آشکار و قانونی این سرکوب عریان، صدور دستورالعمل‌های افزایش حقوق برای نیروهای کار بخش‌های دولتی مانند نیروی آموزشی، بهداشتی و خدماتی است که همراه و همسو با سیاست‌ها و برنامه‌های منتهی به تعیین حداقل دستمزد برای کارگران و زحمتکشان در بخش خصوصی است. در اصل یک هم‌خوانی و هم‌سوئی بین دولت و بخش خصوصی در جهت سرکوب دستمزد و حق برخورداری از درآمد عادلانه برای کلیه سطوح نیروی کار و کارگران بخش‌های مختلف در گذشته و حال دیده می‌شود.

هنگامی که دستگاه‌های دولتی مانند وزارت آموزش و پرورش حداقل میزان افزایش حقوق در سال بعد را اعلام می‌کنند، در اصل برای نیروی کار آموزشی مشخص می‌کنند که دایره زیست و حیات معیشتی و

اجتماعی خود را باید بر مبنای یک درآمد ناعادلانه برنامه‌ریزی نماید، چرا که مرور تجربه سال‌ها و دولت‌های قبل نشان می‌دهد، هرگز این افزایش درآمد موجب بالا رفتن وضعیت معلمان و سایر نیروی‌های آموزشی به بالاتر از خط فقر نمی‌گردد، چرا که روند رشد نرخ تورم همواره از میزان رشد دستمزد کمتر است و از همه مهم‌تر میزان حداقل حقوق پایه چون در گذشته پایین‌تر از شاخص خط فقر است و حتی اگر در موردی افزایش حقوق بیشتر از نرخ تورم باشد (که تاکنون نبوده است) این امر موجب نمی‌گردد که درآمد نیروی کار بخش آموزشی با بالاتر از خط فقر راه پیدا کند. این قانونمندی نه در مورد معلمان بلکه مشمول تمام نیروی کاری است که افزایش حقوق آن‌ها مبتنی بر برنامه‌های سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و برنامه بودجه سالانه است، به عبارتی تمام کسانی که دولت کارفرمای آن‌هاست مشمول این منطق رشد حقوق و دستمزد هستند که بخش اعظمی از نیروی کارآموزشی و بهداشتی یعنی معلمان و پرستاران را شامل می‌گردد....

اما سؤال اینجاست که چه ارتباطی میان دستمزد نیروی کار در بخش خصوصی و دولتی وجود دارد؟ چرا برای معلمان شاغل در بخش دولتی بحث حداقل دستمزد باید مهم تلقی گردد؟ بخصوص وقتی از یک شیوه مکانیسم تعیین مزد برای دو گروه استفاده نمی‌گردد. برای پاسخ به این سؤال باید به اعداد رجوع نمود؛ به عنوان مثال حداقل حقوق یک معلم تازه استخدام در سال گذشته یعنی مجموع حق شغل و حق شاغل را اگر در هر سال محاسبه نماییم، با میزان حداقل دستمزد مصوب وزارت کار در آن سال تفاوت چندانی ندارد. برای نمونه مراجعه به حکم کارگزینی یک معلم استخدام سال ۹۵ و مقایسه حقوق پایه با ۸۱۲ هزار تومان حداقل دستمزد سال ۹۵، نشان می‌دهد که مسئله حقوق و دستمزد تمام مزدبگیران و زحمتکشان در یک هم سرنوشتی به سر می‌برند.

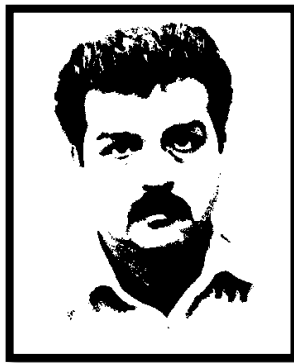
اگر نیروی کاری که از حقوق و دستمزد برخوردار است، بتواند برای نیل به یک دستمزد مناسب برای زندگی شرافتمندانه متحد و پیگیر عمل کند، بی‌شک قادر است بر روند تعیین حقوق و دستمزد تأثیرگذار باشد. این مسئله بدون تشکلیابی مستقل و اتحاد حول مطالبات مشترک و عینی ممکن نیست. برای رسیدن به اتحاد باید کار و منافع جمعی را در اولویت قرار داد و از حاشیه‌ها و رفتارهای مبتنی بر منافع فردی پرهیز نمود. در کنار این مسئله باید به‌صورت مسئله آن بخش از نیروی کار پرداخت که صدایی ندارد. آن بخش از نیروی کار است که تحت هیچ‌یک از قوانین نیست و میزان بهره‌کشی و نرخ استثمارش چند برابر سایر نیروهای دیگر است؛ مانند کودکان کار، مربیان و معلمان و کارگران فاقد قرارداد در بخش‌های مختلف، زنان کارگر و دست‌فروشان و ... آری در هر حالت باید صدای بی‌صدایان بود».

زنده باد اتحاد و همبستگی همه کارگران و زحمتکشان سراسر ایران

علیه رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی!

در همبستگی با کارگران ایران و حمایت

از رضا شهبابی



نامه به :

احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست برادر، سازمان‌های دمکراتیک و مترقی، سازمان‌های کارگری، و مردم آزادیخواه جهان

رژیم جمهوری اسلامی ایران را برای تلاش به بازگرداندن رضا شهبابی به زندان محکوم کنید!

رفقای گرامی،

مقامات جمهوری اسلامی ایران به رضا شهبابی، عضو هیات مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه، فشار وارد آورده که خود را به مسئولین زندان اوین معرفی نماید. رضا شهبابی در ژوئن ۲۰۱۰ به‌خاطر فعالیت سندیکائی دستگیر شد. دادگاه انقلاب جمهوری اسلامی در آوریل ۲۰۱۲ رضا شهبابی را به "تبلیغ علیه نظام" و "رفتار مغایر امنیت ملی" متهم کرد و او را به ۶ سال زندان و ۵ سال ممنوعیت از هر نوع فعالیت سندیکائی محکوم نمود.

رضا شهبابی در خلال دستگیری و بازجویی مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد. مأمورین زندان با او با رفتاری غیر انسانی و خشن داشته‌اند و برای چندین ماه او را در سلول انفرادی محبوس میکنند. نتیجتاً سلامتی رضا شهبابی رو به وخامت نهاده و او دچار درد شدید گردن و کمر شده و دست و پایش کم حس می‌شود. با وجودی که معاینات پزشکی نشان می‌دهند که رضا شهبابی باید مورد جراحی نخاع قرار گیرد، ولی مقامات زندان به او اجازه معالجه در خارج از زندان را نمیدهند. رضا شهبابی بر علیه بدرفتاری با فعالین کارگری در بند و زندانیان سیاسی چنین بار دست به اعتصاب غذا می‌زنند. فشارهای داخلی و بین‌المللی، دادستان رژیم جمهوری اسلامی را در ژانویه ۲۰۱۳ مجبور به دادن مرخصی پزشکی به او می‌کند، ولی وی را در عرض مدت کوتاهی پس از عمل جراحی در آوریل ۲۰۱۳ به زندان برمی‌گردانند. رضا شهبابی پس از عمل جراحی از درد کمر و گردن رنج می‌برد. او در ماه مه ۲۰۱۵ مدت محکومیت تقلیل یافته خود را تمام می‌کند.

دادستانی رژیم جمهوری اسلامی با ادعای اینکه سه ماه مرخصی پزشکی مورد موافقت نبوده است، در تلاش بازگرداندن رضا شهبابی به زندان است.

رفقا،

رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی از ایجاد تشکلهای مستقل کارگری شدیداً در هراس است. این رژیم پایان زندگی زلوفیاش را در اتحاد طبقه کارگر و مردم می بیند و بنابراین سعی دارد هر کوششی در جهت ایجاد تشکلهای دموکراتیک و مستقل کارگری را خفه کرده و فعالین کارگری را با اتهام "توطئه علیه امنیت ملی" دستگیر کند. اما مبارزه برای ایجاد اتحادیههای کارگری در ایران، تاریخی طولانی دارد، دستگیری و شکنجه فعالین توسط رژیم شاه و جمهوری اسلامی نتوانسته است این مبارزه را متوقف کند. با تشدید مبارزه، کارگران مطالبات خود را به رژیم جمهوری اسلامی تحمیل می کنند.

حزب کار ایران (توفان) دستگیری، بدرفتاری، فشار، تهدید، شکنجه، و به زندان کشیدن رضا شهابی و فعالین کارگری را شدیداً محکوم می کند. ما خواهان آزادی فوری و بدون قید و شرط همه زندانیان سیاسی هستیم. ما احزاب برادر، نیروهای دموکراتیک و مترقی، سازمانهای کارگری، و شخصیتهای آزادیخواه را فرا می خوانیم که رژیم جمهوری اسلامی را برای جنایات مرتکب شده و تلاش برای به بند کشیدن مجدد رضا شهابی محکوم کنند. ما از رفقا می خواهیم که همبستگی خود را با مبارزات کارگران ایران ابراز داشته و آزادی بدون قید و شرط فعالین کارگری در بند و همه زندانیان سیاسی را مطالبه نمایند.

ننگ بر رژیم ضد کارگر جمهوری اسلامی ایران!

فعالین کارگری زندانی و همه زندانیان سیاسی فوری و بدون قید و شرط آزاد باید گردند!

زنده باد مبارزات کارگران ایران!

حزب کار ایران (توفان)

۱۱ فوریه ۲۰۱۷

WWW.TOUFAN.ORG

TOUFAN@TOUFAN.ORG

این نامه به تعداد بی شماری حزب، سازمان، جبهه، تشکل کارگری، فیسبوک و آدرس الکترونیکی ارسال شده است. در زیر لیست اسامی احزاب برادر متشکل در کنفرانس احزاب و سازمانهای مارکسیستی - لنینیستی ذکر شده اند.

حزب کمونیست کارگران تونس، حزب کار ترکیه، حزب کمونیست کارگران دانمارک، حزب کمونیست کارگران فرانسه، تشکیلات برای بازسازی حزب کمونیست کارگران آلمان، پلاتفرم کمونیستی نروژ، تشکیلات برای احیای حزب کمونیست یونان، حزب کمونیست پرولتاریای ایتالیا - پلاتفرم کمونیستی، حزب کمونیست اسپانیا (مارکسیست-لنینیست)، حزب کمونیست کار دومینیک، حزب کمونیست مکزیک (مارکسیست-لنینیست)، حزب کمونیست کلمبیا (مارکسیست-لنینیست)، حزب کمونیست انقلابی ولتا (بورکینو فاسو)، حزب کمونیست شیلی (عمل پرولتاری)، حزب کمونیست اکوادور (مارکسیست-لنینیست)، حزب کمونیست انقلابی برزیل، حزب کمونیست ونزوئلا (مارکسیست-لنینیست)، حزب کمونیست بنین، حزب کمونیست آلبانی، حزب کمونیست توگو، جبهه کارگران پاکستان، راه دموکراتیک مراکش، حزب کمونیست انقلابی ساحل عاج، حزب کمونیست پرو (مارکسیست لنینیست)، دموکراسی انقلابی هندوستان

برای آزادی فوری و بی قید و شرط همه زندانیان سیاسی به کوشیم!

گزارشی از ایران (بخش آخر)

"سرکوب اعتراضات مردم، تجارت و دلالتی، اختلاس و دزدی و گسترش

فقر و خرافات"

معضلات اجتماعی

دور از فهم نیست که با این زمینه روابط اقتصادی در جامعه فرهنگ دلالتی و دلالت منشی نیز رشد قابل شایانی کرده است. فساد، رشوه‌خواری و خودبینی و منفعت‌پرستی بر تمام شئون جامعه سایه افکنده است. هیچ‌گونه اعتمادی در هیچ رابطه‌ای موجود نیست و می‌شود گفت که همه به یکدیگر مشکوک هستند. و همه مواظب هستند که کلاه بر سرشان نرود و می‌بینیم که همیشه «زرنگ‌ترها» ساده‌لوحان را به دام می‌اندازند و آن‌ها را سرکیسه می‌کنند. و آنقدر این مسأله در جامعه نهادینه شده که «زرنگ بودن» یک فرد از جنبه‌های مثبت شخصیت اوست. دزدی، خودفروشی و دیگر مفاسد اجتماعی به همین نسبت رو به افزایش است.

آلودگی هوا و آب و مواد غذایی و هم چنین استرس در تمام سطوح زندگی شهری باعث رشد بیماری‌های غیرواگیر مثل سرطان، دیابت، بیماری‌های قلبی و ... که بطور شگفت‌انگیزی رشد کرده است و همراه خود معضلات درمان و راه‌های پیش‌گیری را افزایش داده است و این خود برای عده‌ای دکان کسب و کار و سرمایه‌اندوزی شده است. علاوه بر بیماری‌ها و مرگ و میر از این آلودگی‌ها، مرگ و میر تصادفات رانندگی در ایران است که در این زمینه بین کشورهای جهان مقام دوم را داراست. طبق گفتار مقام‌های دولتی، سالانه ده‌ها هزار نفر در تصادفات رانندگی جان خود را از دست می‌دهند و دولتمردان نظاره‌گر این ماجرا هستند و با تولید خودروهای نامرغوب در داخل کشور، هم به تصادفات و هم به آلودگی هر چه بیشتر هوا دامن می‌زنند.

آموزش

نکته جالب و مثبتی که در بخشی از خانواده‌ها (مرفه و نیمه مرفه) به چشم می‌خورد علاقه وافر به تحصیل و آموختن است. عده‌ای از جوانان و بخصوص دختران جوان با اشتیاق زیادی در راه کسب علم و راهیابی به دانشگاه‌ها هستند و با وجود امکانات محدود از سطح دانش خوبی برخوردارند و در بخش‌های مختلف علمی با تمام کمبودها تحقیقات علمی صورت می‌گیرد و آن‌ها سعی می‌کنند خود را در ارتباط با کانون‌ها و مؤسسات علمی و تحقیقی دنیا قرار دهند. مؤسسات علمی در کشورهای دیگر بخصوص غربی‌ها از همین طریق و با شیوه‌های مختلف نخبه‌ها را دست‌چین می‌کنند و با پیشنهادهای کمک هزینه تحصیلی و یا پیشنهاد کار، آن‌ها را جلب می‌کنند و به قول معروف آن‌ها را می‌ربایند، به نحوی که بحث فرار مغزها در رسانه‌ها بطور جدی مطرح است و طبق گفتار دولتمردان، کشور ایران در این راه رتبه اول را بخود اختصاص داده است. و شاید درست به همین دلیل است که دست بکاران «زرنگ» شروع به برپایی انواع و اقسام مؤسسات و دانشگاه‌های آزاد و خصوصی کرده‌اند تا بتوانند از این طریق نیز کیسه‌های خود را پر کنند. بسیاری از این مؤسسات از سطح بسیار نازل آموزشی برخوردارند و در واقع مسأله مدرک‌سازی و مدرک‌فروشی از طریق آن‌ها سخت رواج پیدا کرده است و در کنار آن‌ها و یا با همکاری مؤسسات به اصطلاح آموزشی‌ای به وجود آمده است که برای شما تحقیق می‌کنند، رساله‌های علمی می‌نویسند و کارهای پژوهشی شما را در درجات لیسانس، ارشدی، فوق ارشدی و یا دکترا انجام می‌دهند و با پول‌های زیادی آن‌ها را برای شما به اتمام می‌رسانند

و شما را برای دفاع از رساله‌هایشان (برای امتحان) آماده می‌کنند. در مقابل دانشگاه‌ها دختران و پسرای را می‌بینید که با آویختن تابلو از پشت و جلو خود این را تبلیغ می‌کنند و به دنبال جلب مشتری هستند و همه‌شان بطور رسمی دارای جواز کار و کسب می‌باشند. فاجعه‌ای که گرفتن مدرک آموزشی را تا حد خرید یک کت و شلوار پایین آورده است. و با وجود اعتراض و فریاد برخی از دلسوزان آموزشی (استادان و دانش‌جویان متعهد) هیچ‌گونه اقدامی برای جمع‌آوری و ممنوعیت این مؤسسات کارچاق کن صورت نگرفته است. اینکه در پشت پرده چه هست و چه دستپاچی در کار است برای من ناروشن است.

اعتقادات مذهبی

به نظر من در اوائل انقلاب بودند میلیون‌ها نفری که به خاطر اعتقادات مذهبی حاضر به جان‌نثاری در راه اسلام بودند و با ایمان و اعتقادات خود به جنگ می‌رفتند و یا در مراسم و تظاهرات مختلف شرکت می‌کردند، چرا که در باور خود راه درستی را می‌رفتند و معتقد بودند که راهشان به سعادت خود و دیگران می‌انجامد. اما در عمل پی‌بردند که این راه به ترکستان است و نسل جوان امروزی که با وسائل ارتباط جمعی سر و کار دارد و هر لحظه از اوضاع روز باخبر است، با تمام دستگاه‌های عریض و طویل تبلیغاتی رژیم به مذهب به عنوان نجات‌دهنده‌ی خود نگاه نمی‌کند و هیچ‌گونه ایمانی به دستگاه رهبری و دولتی ندارد و حتی در باورهای مذهبی خود مذهب را با رنگ و شکل دیگری می‌بیند و اکثر آن‌ها اگر در مراسم مذهبی (مثل عاشورا و ...) شرکت می‌کنند، بیشتر جنبه تفریحی و خودنمایی دارد. من در چندین مراسم شرکت داشتم و روزی از رئیس یک حسینیہ پرسیدم چرا غذا را اینقدر دیر و بعد از مراسم سینه‌زنی و روضه‌خوانی می‌دهید و چرا زودتر و قبل از شروع مراسم غذا نمی‌دهید؟ که در جواب گفت: «اگر اینکار را بکنیم ۷۰٪ این آدم‌ها بعد از خوردن غذا اینجا نخواهند بود». در مراسم ماه رمضان هم همین‌گونه است. در تکیه‌ها و مساجدی که افطاری می‌دهند، پس از اذان افطار اول نماز جماعت را اجرا می‌کنند و بعد به مردم افطاری می‌دهند، چون می‌دانند که اکثریت این آدم‌ها برای غذای افطاری به مسجد آمده‌اند. جالب این است که ۱۰ روز مراسم محرم به روز آزادی دختر و پسرها معروف شده است. از گشت‌های نیروهای انتظامی، ثارالله و غیره هیچ خبری نیست. دختر و پسرها دسته‌جمعی به دنبال دسته‌های سینه‌زنی روان می‌شوند و آزادانه بر خلاف مرسوم به تفریح، گفتگو و خنده با یکدیگر مشغولند و به قول خانمی در این ده روز آرایشگاه‌های زنانه بیشترین درآمد را دارند، چون دختران جوان خود را برای این مراسم آرایش می‌کنند تا با زیبایی خود به این مراسم رنگ دیگری دهند. برای رژیم از نظر تبلیغاتی مهم است که هر چه بیشتر آدم در خیابان‌ها باشد و ظاهر عزاداری میلیونی حفظ گردد. از نظر من چون رژیم بر این ظاهر توخالی کاملاً آگاه است و خوب می‌داند که این نسل کنونی در بحران جنگ‌های احتمالی آتی پشت او را خالی خواهند گذاشت، برخلاف گذشته در تبلیغات خود دیگر فقط به اسلام و مذهب تکیه ندارد و مسأله میهن‌پرستی و ملی‌گرایی را در برنامه تبلیغاتی و استراتژیک خود قرار داده است و همه جا سخن از راه‌های «ملی مذهبی» و یا «ایرانی اسلامی» است. بر خلاف تصور خیلی‌ها من معتقدم اگر امروز ده‌ها هزار نفر در سالروز تولد کورش به آرامگاه او می‌روند و از او تجلیل می‌کنند و حتی بر خلاف خواست رژیم شعارهای ناخوشایندی نیز سر می‌دهند، اما در پشت سازماندهی این جریان دست‌هایی در کار است که در راستای همین استراتژی جدید «ملی مذهبی» رژیم است. چون رژیم می‌داند که بر علیه نیروهای مهاجم (بخصوص امپریالیسم آمریکا) دیگر شعارهای مذهبی نمی‌تواند جواب گوی بسیج جوانان بر علیه تهاجم باشد و شعارهای ملی و ملی‌گرایی را با رنگ و لعاب مذهبی باید جایگزین آن کرد. و باید اضافه کنم که در جامعه ایران حداقل آمریکا به عنوان یک کشور زورگو جنگ طلب و استعمارگر برای تمام اقشار مسأله‌ای جاافتاده و شناخته شده است.

بخش آخر

در ایران آن چیزی که نهاد من و هر ایرانی وطن‌پرستی را به آتش می‌کشد، این است که می‌بینی در این کشور نه تنها پتانسیل مالی بلکه پتانسیل علمی و فرهنگی قابل توجه‌ای موجود است. هستند میلیون‌ها جوانی که تشنه دانش و دانش‌پژوهی هستند و با تمام مشکلات سعی می‌کنند در این راستا حرکت کنند و در راه تعالی و ترقی کشورشان گامی بردارند و بعد متأثر می‌شوی که از آن‌ها هیچ‌گونه پشتیبانی‌ای نمی‌شود و رفته‌رفته با بار دانش و انرژی خود پژمرده می‌شوند و یا اگر امکاناتی داشته باشند، راهی کشورهای خارجی می‌شوند. و عده زیادی نیز در این اوضاع نابسامان اقتصادی و فرهنگی سعی می‌کنند گلیم خود را از آب بیرون بکشند و خود را نجات دهند. نتیجتاً رشد فرهنگ دورویی، دروغ و خودبینی کاملاً قابل رؤیت است و چون فساد در رأس امور کاملاً دیده می‌شود و همه از آن آگاهی دارند، هیچ‌کس خود را موظف نمی‌داند که در چهارچوب قانون و یا حتی روابط عادی انسانی حرکت کند. هر کسی در هر کار و مقامی خود را حاکم می‌داند و در همان چهارچوب، حکومت و دیکتاتوری خود را برقرار کرده است. و به قول طنز ظریف یک اصفهانی که می‌گفت آمریکا دیگر نمی‌تواند ایران را بگیرد، برای اینکه نمی‌داند باید آنرا از چه کسی بگیرد. و این واقعیتی است که در جامعه امروزی ایران مشهود است. ملوک‌الطوایفی به معنی کامل خود موجود است. در مشهد وزارت ارشاد اجازه کنسرت می‌دهد، امام جمعه مشهد آنرا خودسرانه لغو می‌کند و برای دولت و وزارت خانه ارشادش پیشیزی ارزش قائل نیست. آقای لاریجانی رئیس قوه قضائیه که خود باید دزدها را محاکمه کند، ماهانه میلیاردی سود بانکی می‌گیرد و ادعا می‌کند که این حساب‌های بانکی را اگر چه به نام شخصی خودش است، اما برای قوه قضائیه باز کرده است. ظریفی می‌گفت همه از اختلاس‌ها و دزدی‌های مالی صحبت می‌کنند ولی هیچ‌کس از دزدی‌ها و نابودی‌های معنوی و فرهنگی این مملکت صحبتی نمی‌کند. ضررهای مالی را شاید بتوان با برنامه‌های صحیح اقتصادی در آینده جبران کرد، ولی مغزهای آشفته و پریشان این نسل‌های بعد از انقلاب و خسارات فرهنگی، تربیتی و روانی‌ای که در این مدت بر جامعه سایه افکنده و بخش‌هایی از آن در جامعه نهادینه شده، چگونه قابل جبران خواهد بود و باید با چه برنامه‌ها و در چه زمان طولانی آن‌ها را جبران کرد.

در فرصت‌های بعدی مطالب بیشتری در این زمینه ارسال خواهم کرد. به امید روزهای بهتر ایرانی و آزاد و آباد!

به استقبال جشن ۱۰۰ سالگی انقلاب اکبر

برویم

رفقا، دوستان و یاران!

امسال صدمین سالگی انقلاب اکبر سوسیالیستی شوروی است. یادآوری این انقلاب عظیم سوسیالیستی، درس آموزی و بیان تأثیرات آن بر نبرد طبقاتی پرولتاریا و خلق های جهان بسیار حائز اهمیت است. انقلاب اکبر شوروی نخستین دیکتاتوری پرولتاریا، نخستین دموکراسی واقعی



را برای اکثریت اهالی کارگر و زحمتکش مستقر ساخت و شاهراه نوینی بر روی کاروان بشری گشود. انقلاب در زیر پرچم سرخ لنین کبیر انجام یافت. حزب بلشویک شوروی تحت رهبری او و سپس تحت رهبری ادامه دهنده کار او رفیق استالین دیکتاتوری پرولتاریا را در شرایط مداخله سهمگین سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، خونین و غیرخونین از گزند دشمنان داخلی و خارجی مصون داشت و استوار گردانید، پاسداری از خلوص مارکسیسم - لنینیسم را نخستین وظیفه والای خود بشمار آورد، منحرفان و اپورتونیست های رنگارنگ و تسلیم طلبان و ندبه گران را از صفوف خود زدود و وحدت اصولی حزب را مانند مردمک چشم گرمی داشت. تأثیرات این انقلاب پیروزمند سوسیالیستی بر جنبش کمونیستی ایران، عظیم بود و کمونیست های ایران نیز با الهام از این انقلاب به سازماندهی کارگران و زحمتکشان دست زدند و در مقابل ارتجاع داخلی و امپریالیسم پرچم رهایی از ستم طبقاتی و ملی را برافراشتند و در عین حال به وظیفه انترناسیونالیستی خود و دفاع از پایگاه انقلاب جهانی و نخستین کشور سوسیالیستی جامه عمل پوشیدند. بدین روی امسال به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب اکبر از میراث انقلابی جنبش کمونیستی ایران از دوران حزب کمونیست ایران تا به امروز برای استقرار سوسیالیسم علیه ارتجاع، سرمایه داری، امپریالیسم و رویزیونیسم نیز تجلیل به عمل می آوریم و با برگزاری جشن و سخنرانی و انتشار مقالات تحلیلی از این انقلاب عظیم تاریخی به استقبال اکبر میرویم. از همه رفقا و دوستان و عاشقان رهایی از ستم و استثمار دعوت به عمل می آوریم تا همراه با ما در این جشن شرکت نمایند تا هرچه باشکوه تر از این انقلاب، انقلابی که جهان را تکان داد، تجلیل به عمل آوریم.

صد سالگی انقلاب کبیر اکبر و تاثیرات عظیم اجتماعی آن در جهان و ایران

تجلیل از میراث انقلابی جنبش کمونیستی ایران

از دوران حزب کمونیست ایران تا به امروز

برای استقرار سوسیالیسم علیه ارتجاع، سرمایه داری، امپریالیسم و رونیونیسم
سخنرانی، نمایش فیلم، برنامه های هنری شامل رقص محلی، موسیقی، شعرخوانی، نمایشگاه عکس، شام
شنبه ۲۷ ماه مه ۲۰۱۷ ساعت ۱۸ در شهر ماینر آلمان

در عرصه جهانی

100 Jahre Oktoberrevolution und ihre Bedeutung für heute

Seminar und Veranstaltung: 9-11 Juni in der Jugendherberge Tübingen

Hermann-Kurz-Straße 4, 72074 Tübingen

Teilnehmerbeitrag 60 € bzw. 80 € Vollpension + Übernachtung

تماس برای رزرو کردن مکان خواب و پیش پرداخت مخارج ضروری است.

FON: +49 (0) 7159 42 00 174

webmaster@arbeit-zukunft.de

www.arbeit-zukunft.de

برگزار کننده: احزاب برادر آلمان، ترکیه، دانمارک و فرانسه با پشتیبانی حزب کار ایران (توفان)

Partei der Arbeit (Toufan)

چکیده ای از سخنان دکتر ناصر زرافشان

پیرامون مسائل جاری در

ایران، منطقه و جهان

گفتگو با رادیو همبستگی در استکهلم سوئد، شنبه ۱۸ فوریه

در جهانی بصری بریم که شیخ فاشیسم بر فراز اروپای متحد و آمریکای شمالی در گشت و گذار است و امپریالیسم غرب به سرکردگی آمریکا با اعمال سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالی و جنگ افروزان از قامت بشریت خون جاری ساخته و سرزمین‌های بی‌شماری را ویران و در آتش جنگ و خونریزی و تاراندن میلیون‌ها انسان از خانه و کاشانه‌شان فرو برده است.

در کشور ما ایران نیز به تبع و تأسی از این سیاست خانمان‌سوز اقتصادی نئولیبرالی و دهشت‌ها و پلییدی‌های رژیم جهل و جنایت جمهوری اسلامی، ضرب و شتم مبارزین و آزادیخواهان و دگراندیشان، دستگیری و زندانی فعالین کارگری و مدنی، اعدام، غارت ثروت‌های مردم، حقوق‌های نجومی و مافوق تصور، فحش‌های رسمی دولتی و غیررسمی، اعتیاد و فساد، رشوه



خواری و زمین‌خواری، افزایش بیکاری، کودکان کار، گرانی و احتکار، آلودگی هوا و محیط‌زیست، کمبود خدمات درمانی و دارویی، کمبود خدمات آموزشی، فشار بر زحمت‌کشان و بویژه کارگران شریف در عدم پرداخت دستمزدهای متعارف و معمولی دنیای سرمایه‌داری و حتی عدم پرداخت این حقوق بخور و نمیر به تولیدگران جامعه و ده‌ها و صدها ناهنجاری‌های اجتماعی سیاسی غرق گشته و روز به روز بدتر و شدیدتر می‌گردد و حلقوم زحمتکشان را می‌فشارد. اوضاع بحرانی و ملتهب منطقه، تجاوز امپریالیسم غرب به سرکردگی آمریکا به عراق، افغانستان، لیبی، سوریه و یمن و نقض تمامیت ارضی و پایمال کردن حق حاکمیت ملی کشورها خطراتی است که اکنون موجودیت ایران و هر کشوری که سلطه بلامنازع و زورگوئی‌های تفنگ‌داران ناتوی را برنتابد، تهدید میکند.

دکتر ناصر زرافشان، نویسنده، مترجم، حقوقدان، وکیل دادگستری، فعال حقوق بشر و دبیر کانون نویسندگان ایران در این گفتگو موشکافانه و مسئولانه به مسائلی در مورد ایران و منطقه می‌پردازد که بسیار حائز اهمیت است و ما به انتشار آن مبادرت می‌کنیم. ایشان ابتدا با گرمی‌داشت یاد و خاطره جان‌باختگان بهمن ماه، از قتل دکتر تقی ارانی در زندان به‌دستور رضاخان گرفته تا جنبش قهرمانانه فدائیان سیاهکل و شهدای انقلاب بهمن ۵۷ و همه جانباختگان راه آزادی، استقلال، دموکراسی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم، سخنانش را در مورد اوضاع کنونی ایران و منطقه آغاز می‌کند:

«اساسا اعتمادی به اینکه؛ آمدن این و رفتن آن، بدون تغییری در ساختار موجود می‌تواند منشاء تغییری جدی چه در زمینه اقتصادی چه در زمینه سیاسی چه در زمینه اجتماعی باشد، نداشته ام و ندارم. و بهمین دلیل هم وضعیتی که پیش آمده است، کارنامه‌ای که امروز پس از نزدیک به ۴ سال قرار است، بررسی شود، برایم چیزی عجیب و غریب نیست. نه در مورد اشتغال، نه در مورد تورم، نه در مورد فساد، نه تنها اقدامی صورت نگرفته، چیزی کاهش پیدا نکرده، بلکه روز بروز وضع اشتغال خراب‌تر شده، فساد به حدی رسیده که گمان نمی‌کنم در چهارچوب شرایط موجود درمان شدنی باشد. از لحاظ اقتصادی هم به دلایلی چشم‌انداز روشنی نمی‌بینم.

ما در جامعه خودمان با یک دوگانگی در حال حاضر طرف هستیم. از یک‌طرف در زمان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی گروهی کثیری از نورچشمی‌ها را به هزینه مردم با بورس تحصیلی دولتی بطور فله‌ای به انگلستان فرستادند. توجه کنید! به مهد لیبرالیسم نو، فرستادند! تا آموزه‌های نئولیبرالی را فراگیرند. این افراد امروز جامعه بورکرات‌ها و تکنوکرات‌های مسلمان‌ها را تشکیل می‌دهند، که مجری و مبلغ سیاست نئولیبرال و برنامه تعدیل ساختاری در ایران هستند. برنامه‌ای که گمان می‌کنم در واقع هدف عمده آقای هاشمی رفسنجانی اجرای این برنامه تعدیل ساختاری بود و بازماندگان آن خط هم تو همین مسیر عمل می‌کنند. این اساسی‌تر از مثلاً پرونده هسته‌ای و یا بحث‌های فرعی که زیر مجموعه این خط هستند، اساسی‌تر از این حرف‌هاست.

در هر صورت آن جناح وظیفه و مأموریت عمده‌اش اجرای یک برنامه تعدیل ساختاری در ایران بود. اما مردم بطور غریزی در برابر برنامه تعدیل ساختاری غرب در ایران مقاومت می‌کنند. نتیجه عملی سیاست‌های تعدیل ساختاری مثل خصوصی‌سازی‌ها حذف نظارت بر قیمت‌ها، یکه‌تازی سرمایه‌داری خصوصی تازه به دروان رسیده، واردات بی‌حساب و کتاب کالاهای مصرفی و در مجموع افزایش فشار اقتصادی و تشدید فقر و فواصل طبقاتی، اعتراضات مردم را بدنبال دارد. و بخش‌هایی از جناح مسلط که می‌خواهد در منازعات سیاسی با جناح ملهم از غرب از نیروی مردم پائین استفاده کند، نه از روی برنامه و خط‌مشی خودش بلکه بدلیل نیاز به استفاده از مردم پائین در برابر بعضی از این برنامه‌ها موضع‌گیری می‌کند.

البته من خوب متوجه‌ام کسانی که در همین جناح مسلط هم در دهه‌های اخیر به کمک قدرت بادآورده خودشان به ثروت‌های باده‌آورده رسیده‌اند، در راستای حفظ گردش این ثروت و به تبع منافع خودشان و به اقتضاء قوانین ذاتی انباشت گردش سرمایه به سمت نظام مسلط جهانی حرکت می‌کنند! این طبیعی است، برای اینکه گروه خونی شان یکی است. و بنابر این بطور کامل با مردم چون آن حرکت در جهت منافع آنها سمت دیگرش - روی دیگرش - تشدید فشار بر مردم است، ناگزیر با مردم رو در رو خواهند شد! اما در حال حاضر صف‌بندی نیروها به شرحی است که عرض کردم. سیاست‌های تعدیلی هم نتایج‌اش را می‌دانیم. همه جای دنیا چیزی تازه‌ای نیست، چند عصر دارد امتحان می‌شود. من گمان نمی‌کنم ایران با مجموعه شرایطی که دارد، امکان اجرای یک برنامه تعدیلی ساختاری کامل برای وصل شدن - ملحق شدن - ایران به ارباب مالی مسلط جهانی فراهم باشد. این هم از لحاظ داخلی. اما از لحاظ بیرونی هم ما شاهد شرایطی هستیم که حکایت از پایان عمر جهانی‌سازی نئولیبرالی می‌دهد. شوخی نگیریم، اتفاقاتی را که در امریکا و چه اروپای غربی و چه در حوزه ژاپن و چین دارد می‌افتد. از یک طرف ما شاهد ترکیدن اتحادیه اروپا هستیم، از یک طرف انتخابات امریکا و انتخاب شدن ترامپ صرفه‌نظر از شخص ترامپ، و جناح مقابله دموکرات، حاکی از تحولات و تغییرات عمیقی در خود جامعه امریکا است.

توجه داشته باشید، آن ایالت‌های تعیین‌کننده‌ای که در دوره قبلی، در دعوی بین سندرز، نیمه سوسیالیست و خانم کلینتون، جانب سندرز را گرفتند، یعنی رأی مسلط که رأی به ظاهر مردمی بود، و بعداً به ترامپ رأی دادند. این را دقت کنید، معنایش چیست؟! به نظرم این که مردم در امریکا - مردم پائین - که بخصوص بعد از بحران دوران ۲۰۰۸ به شدت تحت فشار قرار گرفتند، بعلت تشدید

فواصل طبقاتی، از یک آدمی چون ترامپ که وعده تغییر می‌دهد و می‌گوید: مطبوعات همه دروغ‌گویند، رسانه‌ها همه فریب‌کارانند و همه چیز را می‌خواهد تغییر دهد، این شعارها جاذبه دارد و یک مقدار زیاد بدلیل خرابی وضع مالی، مردم از پائین را جمع کرد.

از آنطرف خودش (ترامپ) به عنوان یک میلیاردر نماینده آگاه و مشخص سرمایه‌داران مالی آمریکا هم می‌باشد، آنها (سرمایه‌داران) از بالا بهش رأی دادند. مردم پائین به تصور اینکه تغییری در راهست، به او رأی دادند. می‌خواهم بگویم اگر چه ترامپ مشخصاً قدرتی ندارد و چیزی نیست، و مسائلی که آمریکا بتدریج در غرب با آن مواجه شد، نه دموکرات و نه ترامپ و یارانش قادر بحل آن نمی‌باشند!

اما این انتخابات نشان‌دهنده عمق بحرانی است که جامعه آمریکا با آن روبروست. این یک‌طرف قضیه است، از طرف دیگر، شما با اتحادیه اروپا روبرو هستید. از پائین جنبش‌های سیلوانو پودموس گرچه خیلی با قاطعیت عمل نمی‌کنند، ولی غیر از یونان و اسپانیا هم در اروپا بقیه کشورهای بلقوه وجود دارند. و از طرف دیگر از بالا کشورهای مثل بریتانیا که در واقع مدعی حاکمیت ملی‌شان در قبال بایدها و نبایدها و تحصن‌های اتحادیه اروپا هستند.

من گمان می‌کنم اتحادیه اروپا تمام شده است، گرچه فروپاشی آن مدتی طول خواهد کشید. ولی از اکنون پیداست که اتحادیه دیگر آینده‌ای ندارد. بخاطر اینکه از ابتدا هم این اتحادیه پروژه راست اروپا بود! جهانی‌سازی نئولیبرالی ظرف چند دهه گذشته، گلی بسر بشریت نزده است که امروز کسی عزادار رفتنش باشد! خب اینجا بعضی از روشنفکران سابقا چپ که در دهه‌های اخیر به مواضع نئولیبرالی عقب‌نشینی کرده‌اند، حالا هاج و واج مانده‌اند که جانب چه طرف را به‌گیرند. برای اینکه در ظرف دهه‌های گذشته امیدهایی به اتحادیه اروپا بسته‌اند. اما در آنچه که جهانی‌سازی نئولیبرالی‌سازی طی سه دهه گذشته کرده، که بزرگترین زیرمجموعه‌اش همین اتحادیه اروپاست، به نظرم چیزی نیست که در عزایش کسی سیاه‌پوش باشد. از طرف دیگر هم از لحاظ اقتصادی و هم نظامی یک جورهایی مرکز ثقل اقتصادی جهان از غرب به شرق منتقل شده. مرکز ثقل از اروپا به چین و حوزه ژاپن منتقل شده. اطلاع دارید که اخیرا بخش عمده‌ای از امکانات نظامی و دریایی آمریکا به دریای چین منتقل کردند. اوضاع آنجا هم دیگر بر وفق مراد نیست. یعنی شما شاهد هستید که در هر سه حوزه نظام مالی جهانی، یعنی آمریکا، اروپای غربی و ژاپن اوضاع و احوال بهم ریخته است و معادلات سیاسی و اقتصادی در واقع تغییر کرده است!

لیبرالیسم نو و بخصوص دستگاه قدرت آمریکا که قبلا انتخابش را کرده بود، و نامزدش را مشخص نموده بود و طرح‌هایی هم برای دوره کلینتون چیده بودند، بهرحال بازی را باختند. اولاً از اینجا می‌توان متوجه عمق بحران شد که سیستم حاکم قدرت نتوانست کاندیدای خودش را انتخاب کند. امری که حاکی از عدم مهار کامل اوضاع است. ثانیاً بهرحال الان دارد معارضه می‌کند. اگر ترامپ‌هراسی هم هست، درمقابل‌اش این واقعیت هم وجود دارد که در آمریکا ترامپ با رأی انتخاب شده، یعنی اکثریت به او رأی دادند. باید بدین مسئله فکر کرد؟! می‌دانیم که تمام ریاست‌جمهوری‌های آمریکا که قبلاً انتخاب می‌شدند و به سر کار می‌آمدند، محصول انتخاب قدرت حاکم از بالاست! ترامپ شیادی است که بر یک موج سوار شد، و هم از پائین و هم از بالا رأی جمع کرد. سؤال این است که چه اتفاقی در آمریکا افتاده که شخصی چون ترامپ «انتخاب» می‌شود. امری که نشان از بحران آمریکاست. بحث بر سر این است که امروز ۶ الی ۷ نفر بطور مشخص ثروشان برابر با نصف جمعیت دنیاست؟! در واقع این وضعیتی است که سیاست نئولیبرالیستی آن را در جهان بوجود آورده است!

در ایران چه می‌گذرد؟

این بار مسئله دیگر مسئله شعارهای روشنفکرانه و ذهنی مثل مسئله «دمکراسی»، «حقوق بشر» و این صحبت‌ها که برای زندگی عادی مردم غیرمفهوم بود، نیست. این بار مسئله **معیشت و معاش** مردم است. و این فشار مرتب در حال بیشتر شدن است. زبان معیشت و معاش، زبان اقتصادی

است. قیمت غذا، اجاره بهاء، حمل و نقل، نان سنگک و میوه و کالاهای مصرفی روزمره، دستمزدها، بیکاری و اعتیاد، فحشا و ظلم و جنایت، اینها مسائلی نیستند که درواقع جنبه ذهنی و آرمانی مثل شعار «حقوق بشر» یا شعار «دمکراسی» که لیبرالیسم نو می‌داد، داشته باشند. اینها مسائلی ملموس‌اند که بطور روزمره همه با آن با گوشت و پوست و استخوان خود درگیرند. از این بابت روز بروز در حال تشدید می‌باشند. از این بابت جای نگرانی است! اما من گمان می‌کنم، آنچه که در تحولات ایران تأثیر خواهد داشت، همان مسائل اقتصادی و معاشی است. برای اینکه جامعه ایران جامعه‌ای نیست که از بالا با بده و بستان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای، با این شعارها و شیوه‌هایی که ظرف ۲۰ سال گذشته قدرت‌های بزرگ امپریالیستی در مورد دیگران اعمال می‌کردند، اتفاقی در آن بیفتد! اما از درون و از پائین، و این بار مسئله اقتصادی دارد رو به حدت و شدت می‌رود.

سیاست خارجی و نقش ایران در منطقه

در مورد مسئله خارجی منطقه‌ای، من چندان با مقدمه‌ای که شما (مجری رادیو همبستگی) در ابتدای صحبت، طرح کردید، موافق نیستم. واقعیت امر این است که جمهوری اسلامی ایران چه نظامی است، و چه نگاهی ما نسبت بدان داریم. ولی واقعیت این است که اولاً به یک شکلی صف‌بندی‌های دوران جنگ سرد، بدون اینکه عنوانش مطرح شود، دارد تجدید می‌شود! شاهد هستیم توی منطقه با طرح غرب با طرح امریکا و ناتو با پول عربستان و قطر و با نیروی انسانی بقیه متحدین غرب که پول عربستان و قطر را ندارند، مثل ترکیه و اردن و... عملاً در سوریه چه کردند؟! من تعجب می‌کنم، مگر چقدر نیرو دارند، وسایل ارتباط جمعی برای فریب مردم؟! بصراحت کسی را که یک وجب جای امن در یمن نداشت و فراری شد و آمد پیش شیخ عربستان، به اصرار غرب می‌گوید: حکومت قانونی یمن؟! ولی کسی را که ظرف ۵ سال گذشته با آن پول‌های کلان که عربستان و قطر و بقیه متحدین منطقه‌ای غرب آنجا خرج کردند، به ویرانی آن کشور را (سوریه) کشیدند، ایستاده و می‌بینیم کسانی هم در مقابلش چه نیروئی هستند؛ داعش، القاعده و النصره... و تمامی شاخه‌های وابسته به آنان که علناً مورد حمایت ترکیه بودند، که جناح جنوبی ناتوست، این را (سوریه) می‌گویند نامشروع است؟! و اما آن یکی را که حتی توانائی اینکه ۴ متر خاک که در یمن بماند، را نداشت، غرب پایش را کرده توی یک کفش و می‌گوید: حکومت قانونی یمن است. این دودوزه‌بازی رسانه‌های غربی است. در واقع این دودوزه‌بازی‌ها خلاف آن چیزی است که وسایل ارتباطی و رسانه‌های جمعی غربی تبلیغ می‌کنند! بهرحال من گمان می‌کنم و تجربه نشان داده است که آن برنامه‌ای که غرب بر اساس منافع خودش و هدف‌های خودش تنظیم کرده و به هیچوجه با منافع و هدف‌های کشورهای دیگر هماهنگ و هم‌ساز نیست. با الگوی توسعه ملی کشورهای مختلف هم‌ساز نیست، اینها را وقتی به‌تواند با فشار سیاسی، با فشارهای نهادهای سیاسی و اقتصادی بین‌المللی، با فشار سیاسی پارلمان‌ها و روزنامه‌نگاران با خریدن عناصرشان شبکه‌سازی‌های آنچنانی که آگاهیم، وقتی این‌ها نشد، حتی با مداخله نظامی عمل می‌کند! من فکر می‌کنم امروز هر کشوری و هر سیستمی بجای نظام حاکم ایران هم بود، برای اینکه خودش را حفظ کند، این طبیعی است هر نظامی در قدرت است یکی از اولین هدف‌هایش تلاش برای حفظ خودش، در منطقه درگیر می‌شد. برای اینکه این فقط جمهوری اسلامی نیست که در منطقه درگیر است. شما نگاه نکنید و ببینید بر سر سوریه چه آوردند! این کشور اگر مداخله بیگانه در آن نبود، اگر آن پول‌های هنگفتی را که عربستان و قطر در آن جهت بکار بردند، آن آدم (تروریست‌های آدم‌خوار)هایی که از چهارگوشه دنیا اجیر کردند، سرازیر کردن به سوریه، نبود، این کشور این طور ویران نمی‌شد!

من گمان می‌کنم داستان درگیری‌های منطقه‌ای را باید با نگاهی نوئی بدان نگریست، نه آنچیزی را که رسانه‌های غربی تو بوق می‌کنند و تبلیغ می‌کنند.

گشت و گذاری در فیسبوک

پاسخ به چند پرسش

پرسش: مگر شوروی پس از روی کار آمدن خروشچف از صلح دفاع نمی کرد؟ مخالفت اصولی شما با سیاست صلح شوروی چه می باشد؟

پاسخ: برای پاسخ به پرسش ناچاریم ابتدا به مفاهیم صلح و جنگ بپردازیم.

جنگ و صلح مفاهیم اجتماعی هستند و از این زاویه باید به آنها برخورد کرد. کمونیست ها که به طبقات و مبارزه طبقاتی معتقدند و تکامل تاریخ را ناشی از این مبارزه می دانند، برای ارزیابی و قضاوت درست اسلوب ماتریالیسم دیالکتیک را در دست دارند. آنها نمی گویند که جنگ، جنگ است و ما هر نوع جنگی را همان گونه که شعار پاسیفیست ها است، محکوم می کنیم.



مارکسیست - لنینیست ها به جنگ به منزله امری انتزاعی نمی نگرند. آنها در پی آن هستند که خصلت جنگ را به شناسند. به دانند که چرا این جنگ به وجود آمده و چه اهدافی را در مدنظر داشته و توسط چه طبقه اجتماعی رهبری می گردد. لنین می گفت: «چگونه می توان «ماهیت واقعی» جنگ را دریافت، چگونه این ماهیت را تعیین کرد؟ جنگ ادامه سیاست است. باید سیاست قبل از جنگ را مطالعه کرد، سیاستی که به جنگ انجامیده یا می انجامد. اگر این سیاست، سیاست امپریالیستی است، یعنی اگر از منافع سرمایه مالی دفاع می کند، مستعمرات و کشورهای دیگر را غارت می نماید، در این صورت جنگی که از این سیاست برمی خیزد، جنگ امپریالیستی است. اگر سیاست، سیاست ملی آزادیبخش است، یعنی مبین جنبش توده ای علیه یوغ ملی است، در این صورت جنگی که از این سیاست برمی خیزد، جنگ آزادیبخش ملی است». از نظر کمونیست ها جنگ پرولتاریا بر ضد سرمایه داری بخاطر نجات هستی اش و پایان دادن به بهره کشی خویش اقدامی بر حق است. وقتی استعمارگران برای غارت کشوری به آن تجاوز کرده و در آن کشور ساکن گشته و مانع می گردند که ساکنین آن کشور خود سرنوشت خویش را تعیین کنند در آن صورت مبارزه انقلابی آن مردم و جنگ آزادیبخش آنها برای کسب استقلال ملی اقدامی مترقی و قابل ستایش است. پس از دیدگاه مارکسیست ها به مفهوم جنگ باید از دیدگاه منافع مبارزه طبقاتی نگریست. جنگ خلق های ویتنام، کامبوج و لائوس علیه تجاوزکاران آمریکائی، جنگ خلق های شوروی و سایر خلق های جهان علیه ددمنشی نازی ها، جنگ های مقدسی هستند که با هدف نابودی جنگ افروزان صورت می پذیرند. مارکسیست ها جنگ ها را به عادلانه و غیر عادلانه ارزیابی می کنند. پرزیدنت بوش که فرمان نابودی مردم عراق را صادر کرده بود، با فریب کاری اقدام خود را جنگ عادلانه معرفی می کرد و با همان استدلالی عمل می نمود که در مواقع عادی بر ضد آن به یورش ایدئولوژیک مبادرت می ورزید. جنگ همان گونه که روشن است، ادامه سیاست با وسایل دیگر است و سیاست نیز طبقاتی و در خدمت منافع گروه، طبقه و محافل معینی صورت می گیرد. اگر سیاست بد و خوب دارد، اگر سیاست بی پدر و مادر بورژوائی و سیاست روشن و اصولی کمونیستی وجود دارد، آنوقت جنگ نیز از دو زاویه باید مورد بررسی قرارگیرد. بقول لنین: «جنگ داخلی نیز جنگ

است هر آن کس که مبارزه طبقاتی را قبول دارد، نمی تواند جنگ داخلی را قبول نداشته باشد. این جنگ ها در جامعه طبقاتی ادامه طبیعی و در شرایط معین ادامه ناگزیر تکامل و شدت مبارزه طبقاتی است. تمام انقلابات بزرگ مویید این امر است. انکار جنگ های داخلی و یا بدست فراموشی سپردن آنها به معنی افتادن در اپورتونیزم مفرط و روگردانیدن از انقلاب سوسیالیستی است». آن کس که جنگ را بطور کلی محکوم می کند چه آگاهانه و چه از روی جهالت به طور عینی همدست استعمار و استثمار و یار و یاور امپریالیسم است. وی فقط آب به آسیاب امپریالیسم که نیروی تجاوز و جنگ است، فرو می ریزد و مردم عادی را در قبال تجاوز آن روحا خلع سلاح می نماید. رویونیست ها از این قماش اند که جنگ را از ماهیت آن جدا کرده و امری برای خود در نظر گرفته و در هر شرایطی محکوم و طرد می کنند. کائوتسکی در سال ۱۹۱۴ قبل از آغاز جنگ اول جهانی می گفت: «در شرایط کنونی جنگی نیست که به طور کلی برای ملل مختلف و به ویژه برای پرولتاریا بدبختی به بار نیاورد. آن چه که ما از آن بحث می کنیم این است که ما به چه وسیله ای می توانیم از جنگ مخوف جلوگیری کنیم نه این که کدام جنگ ها ممکن است مفید واقع شوند و کدام مضر» (حزب سوسیال-دموکرات در دوران جنگ). دو جنگ جهانی که هر دو را بورژواها شروع کردند و تجاوز به شوروی و قتل عام میلیون ها انسان لازم بود تا ثابت شود مهمالات کائوتسکی چقدر بی ربط است و تئوری هایش تا به چه حد به امپریالیست ها خدمت کرده است. فرق مارکسیست - لنینیست ها با رویونیست ها در درک رابطه عمیق میان جنگ و مبارزه طبقاتی است. هر کس که این واقعیت را که فقط با نابودی طبقات و استقرار سوسیالیسم در عرصه جهان، جنگ بطور کلی از صحنه تاریخ زوده خواهد شد، درک نکند، بویی از مبارزه طبقاتی نبرده است. اکنون که سرمایه داری بر جهان تسلط پی برورگرد دارد، ما شاهد آنیم که از جنگی به جنگ دیگر می رود. پیروزی سرمایه داری و بقاء آن با ادامه جنگ همراه است. اگر لنین جنگ را زائیده امپریالیسم می دانست، رویونیست ها جنگ را از ماهیت طبقاتی آن جدا کرده و چنین جلوه می دادند که گویا در آمریکا نیز آدم های خوبی وجود دارند که مخالف جنگ اند. تو گوئی سیاست امپریالیسم با آدم های خوب و بد تعیین می شود. تو گوئی نیاز سرمایه در به راه انداختن جنگ یک امر کاملاً ذهنی و نه عینی است که از ماهیت تکامل و گسترش سرمایه بر نمی خیزد. رویونیست ها با هر جنگی به مخالفت بر می خیزند و پاسفیسیم را با تکیه به روحیه ضد جنگ توده ها تبلیغ می کنند. این افکاری بود که خروشچف بدان دامن زد. خروشچف اصل صحیح لنینی همزیستی مسالمت آمیز بین کشورهای دارای نظام های اجتماعی گوناگون را تحریف کرده و آن را به سیاست تسلیم طبقاتی و آرایش امپریالیسم مبدل نموده و با امپریالیسم «صلح طلب» بر سر تقسیم جهان به تبانی نشست. خروشچف همزیستی مسالمت آمیز را به مثابه خط مشی اصلی سیاست خارجی و «خط مشی استراتژی تمام دوران گذار سرمایه داری به سوسیالیسم در مقیاس جهانی» اعلان نمود (پراودا دسامبر ۱۹۶۳). خروشچف اصل همزیستی مسالمت آمیز میان نظام های گوناگون اجتماعی را تا موقعی که سوسیالیسم در محاصره سرمایه داری قرار دارد به اصل مبارزه طبقاتی بسط داد و همزیستی و آشتی طبقاتی را جایگزین مبارزه طبقاتی کرد. هفته نامه آمریکائی نیشن () این سیاست خروشچف را که به انشعاب جنبش کمونیستی جهان منجر گردید، صادقانه در خدمت غرب ارزیابی کرده و نوشت: «دیگر روشن شده است که آرزوی خروشچف برای تخفیف تشنج در بهبود مناسبات با غرب بسیار صادقانه است و او حتی آماده است برای نیل به این هدف جنبش کمونیستی را به خطر نفاق بیندازد» (۹ فوریه ۱۹۶۳). خروشچف برای آقائی بر جهان و تبدیل روسیه سوسیالیستی به یک ابر قدرت امپریالیستی می گوید: «ما امیدواریم در زمینه مبارزه بخاطر صلح و امنیت خلق های کشورهای مختلف و در رشته های اقتصادی و فرهنگی با آمریکا دوستانه همکاری کنیم» و «همکاری اتحاد شوروی و آمریکا در حل مسائل جهانی» اساس سیاست شوروی اعلان می گردد. حل مسائل جهان چیزی جز سرکوب و یا وابسته کردن جنبش های آزادی خواهانه خلق ها و انحراف مبارزات پرولتاریا جهان نبود. مبارزه طبقاتی و انترناسیونالیسم پرولتری و ایده های سوسیالیسم برای توافق با هارت ترین کشور امپریالیستی جهان بی شرمانه فدا می شود و برای نیل به این مقصود تئوری های جدیدی خلق می شود. ادامه دارد...

پرسش و پاسخ در کانال تلگرام

سخنرانی رفیق فرزاد رادمهر در تلگرام به مناسبت سی و هشتمین سالروز انقلاب
بهمن (بخش نخست)

متن زیر از روی فایل صوتی سخنرانی رفیق فرزاد رادمهر پیاده شده و با اصلاح و تغییراتی جزئی در متن سخنرانی آنطور که برای خوانندگان عزیز قابل فهم باشد، در دو بخش تنظیم و در نشریه توفان الکترونیکی منتشر میشود. بخش نخست در مورد علل بروز انقلاب بهمن در بعد تاریخی است و بخش دوم در مورد شکست انقلاب و راه خروج از بن بست کنونی است



یکم: دلایل بروز انقلاب بهمن

با سلام خدمت دوستان و رفقا! به مناسبت انقلاب بهمن ۵۷ و سی و هشتمین سالگردش که فردا دوشنبه است، می‌خواهم چند کلامی در مورد علل بروز این انقلاب، شکستش و اینکه به هر حال جامعه ایران در آینده به کجا خواهد رفت، آیا در ایران انقلاب دیگری رخ خواهد داد یا نه، صحبت کنم و به یک سری نکاتی بپردازم که در شرایط بلبشوی کنونی بسیار حائز اهمیت است.

وقتی از انقلاب بهمن صحبت می‌کنیم، نمی‌توانیم از انقلاب مشروطه ایران فاکتور بگیریم، نمی‌توانیم از نهضت ملی نفت ایران فاکتور بگیریم و یا از کنار رخداد قیام خرداد ۴۲ و سرکوب خونین آن بعنوان نقطه عطفی از مبارزه قهرآمیز علیه رژیم شاه بسادگی بگذریم و از آن فاکتور بگیریم و غیره.

انقلاب بهمن ادامه انقلاب مشروطه و نهضت ملی نفت بوده و از شعارهایش در ابتدای انقلاب روشن بوده که این انقلاب بدنبال چه چیزی است و مسائلی را که طرح می‌کند چه هستند. پرسش این است آیا انقلابی که در ایران به وقوع پیوست، از طریق نسخه‌ای بوده که چهار دانشجو در خارج و یا داخل انتشار داده و در نتیجه در ایران انقلاب شده است؟ آیا اساساً آن طور که رسانه‌های سلطنت‌طلب‌ها و کسانی که به هر حال معروف به ضدانقلاب مغلوب هستند و حتی کسانی که با آنها جبهه‌سازی می‌کنند و می‌گویند «خوب مردم انقلاب کردند و دیگر انقلاب نمی‌خواهند و در ایران هرگز انقلاب نخواهد نشد، زیرا وضع بدتر شده است»، ادبیات بر حق و درستی می‌باشد؟ آیا براسستی انقلاب کردن نیست؟ یا شدن نیست؟ آیا تمام انقلاباتی که در جهان صورت گرفته‌اند، از دوران برده‌داری و فئودالی گرفته تا عصر سرمایه‌داری و امپریالیستی، آیا این انقلابات از طریق اعلامیه این حزب و یا آن حزب، با اراده این فرد و یا آن فرد رخ داده‌اند؟ یا این که باید این انقلابات را از طریق علمی بررسی کرد و دید که دلایل اقتصادی و سیاسی این برآمدها چیست و چرا در درازای تاریخ صدها انقلاب رخ داده است؟ چه چیزی سبب شده که جامعه برده‌داری به فئودالیسم گذار کرده و دلایل اصلی انقلابات و قیام‌هایی که در آن دوران صورت گرفته چه بوده است؟ آیا می‌شود غیر از فرمول اقتصاد سیاسی که شاخه‌ای از علوم اجتماعی می‌باشد و مربوط است به قوانین تولید و توزیع و درآمد و ثروت و اثرات آن در جامعه و مراحل مختلف تاریخ طور دیگری به علل بروز انقلاب و تحولات جامعه طبقاتی

پرداخت؟ ما باید به بینیم که نقش انسان در جامعه و در تولید چه می‌باشد و چه چیزی مانع رشد او می‌شود، چه فاکتورهایی سبب می‌شود که او طغیان کند و اساساً چرا در جامعه انفجار عمومی رخ می‌دهد.

در جامعه طبقاتی، انسان‌ها به صورت طبقاتی تقسیم‌بندی شده‌اند و در مناسباتی قرار می‌گیرند و برای معیشت و ادامه زندگی‌شان تولید می‌کنند. در دوره برده‌داری، برده‌ها زیر سلطه برده‌داران و صاحبان برده بودند. برده‌ها در تضاد و ستیز با نظام حاکم، نظامی که برده‌ها را در میدان‌های بازار همراه با زمین خرید و فروش می‌کردند، بر آنها هزاران ظلم و زور و شکنجه روا می‌داشتند. اما مناسبات برده‌داری و تضادهای درونی‌اش سرانجام به مرحله‌ای از رشد رسید که می‌بایست به مرحله دیگری گذار کند. نیروهای مولده یعنی انسان و ابزار تولید با شیوه تولیدی در تضاد قرار گرفتند. وقتی نیروی مولده با شیوه تولیدی نمی‌خواند و جامعه روابط نوینی می‌طلبد و نیروی حاکم یعنی دولت که ابزار سرکوب طبقه حاکمه است با سرکوب می‌خواهد مانع رشد و پیشروی نیروی مولده، یعنی انسان گردد، سرانجام جامعه بعد از ده‌ها انقلاب و قیام و حتی صدها شکست منفجر می‌شود، یعنی در جامعه انقلاب رخ می‌دهد، پایینی‌ها به زیر بار زور و سرکوب نمی‌روند و بالایی‌ها هم دیگر نمی‌توانند مثل گذشته با اعمال زور به حکومت‌شان ادامه دهند. این یعنی انقلاب. در واقع انقلابی که رخ می‌دهد حاصل این نبوده که

تعدادی برده بصورت پراکنده بدون ارتباط با یکدیگر، بدون ارتباط در تولید و حیات اقتصادی جامعه در گوشه‌ای نشستند و تصمیم به انقلاب گرفتند!! آنها شب نه‌نشستند به دور هم و یک شبه تصمیم به‌گیرند که به خیابان‌ها بیایند و دست به انقلاب بزنند! خیر، انقلاب محصول تکامل کل تضادهای نهفته در جامعه است، و محصول آن مناسبات تولیدی است که در جامعه بطور



تصویری از شادی مردم در تهران پس از فرار شاه از ایران ۲۶ ماه ۱۳۵۷

عینی و خارج از ذهن ما وجود دارد و آن نیروی کهنه‌ای که می‌خواهد مانع پیشروی نیروی بالنده و نوین گردد و با تمام قوا می‌کوشد جامعه را در همان مکانی نگه داشته باشد، که منافعش را حفظ و تأمین کند، با مردم درگیر خواهد شد، مقاومت می‌کند و به سادگی قدرت را رها نخواهد کرد. برده‌داران نمی‌خواهند بساط زندگی مرفه‌شان را از دست بدهند. برای برده‌داران نظم موجود، هرروز جشن و سرور است. نمایش جنگ خونین گلائیاتورها و سرکشیدن جام شراب و به صلابه کشیدن برده‌های معترض امری طبیعی برای صاحبان برده بوده و نمی‌خواستند امتیازات طبقاتی خود را به راحتی از دست بدهند. اما تاریخ مبارزه طبقاتی نشان داده است که سرانجام پیروزی از آن توده‌هاست و نظم کهن که در تضاد با تکامل جامعه و نیروهای مولده است، باید برود و می‌رود. قیام اسپارتاکوس نمونه‌ای از قیام‌های تاریخی برده‌ها در دوره برده‌داری است و علیرغم شکستش اما نشان داد جامعه برده‌داری عاقبت به دوره فتودالی گذار میکند و چنین نیز شد. در مغز خود صاحبان برده هم خطور نمی‌کرد که روزی نظم موجود فرو به‌پاشد و نظام برده‌داری ازین برود. این تحولات خارج از ذهن این و یا آن فرد رخ داده است. هستی جامعه خارج از ذهن انسان‌هاست و علی‌رغم میل‌شان به طرفی می‌رود منجر به حل تضادهای قدیمی در جامعه و بروز تضادهای نوینی میشود. تاریخ بشری، قوانین علم اجتماعی - اقتصاد - سیاسی نشان داده که سرانجام نظام برده‌داری به جامعه جدیدتری یعنی فتودالی که از جامعه قبلی متکامل‌تر است، گذار می‌کند. و به همین ترتیب در دوران فتودالی نیز ما شاهد ده‌ها وصدها قیام و انقلاب در جهان بوده‌ایم و بسیاری از شخصیت‌های نامدار و گمنام در

رهبری این قیام‌ها قرار گرفتند. جامعه فتودالی نیز می‌بایست متحول شود و متحول هم شد و در درونش نیز عناصری از نیروهای تولیدی رشد و سرانجام جامعه جدیدی جایش را گرفت. و این جامعه و مناسبات نوین چیزی نبوده است جز رشد تولید کالایی و عناصر تجاری که به سرمایه‌داری صنعتی تبدیل شد و انقلابات عظیم صنعتی و بورژوازی که در قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی رخ داده از کشف ماشین بخار در انگلستان گرفته تا انقلاب کبیر فرانسه. اینها همه ناشی از تضادهای عینی بوده که خارج از ذهن این و یا آن انسان وجود داشته، رشد کرده و سرانجام منجر به انفجار و انقلاب شده و موجب تولد نظام تولیدی نوینی گشته که در این دوره سرمایه‌داری به عنوان آخرین مرحله نظام طبقاتی و استثمار بجا نظام فتودالی نشست. می‌بینیم مثلاً در فرانسه چندین انقلاب رخ داده تا نظام فتودالی برچیده شود و نظام جدید سرمایه‌داری که در واقع نیروی دهقانان را به شهر کشانید و آنها را به پرولتر، کارگر صنعتی تبدیل کرد و در صنایع و غیره مناسبات جدیدی را آفرید، یک گام کیفی جامعه را به جلو برد و بورژوازی در این دوره نقش بسیار مثبت و حتی انقلابی ایفا کرد.

در اینجا و در این مرحله از تکامل تاریخ جامعه تضاد جدیدی پدید آمد، یعنی تضاد بین طبقه کارگر نیروی که در کارخانه‌ها و اجتماعات کار می‌کند و صاحب ابزار تولید نیست و طبقه سرمایه‌دار مالک ابزار تولید است، خوب! این طبقه سرمایه‌دار که در دوره‌ای از تاریخ همراه و همسو با تکامل تولیدی و رشد نیروهای مولده بود و نقش مثبتی ایفا نمود، اما همین طبقه جدید بعد از مدتی دچار تناقضات خاص خود شد، برای اینکه نیروی جدیدی که سر بلند کرده نیروی اصلی تولیدگر است؛ تولید می‌کند تولیدش اجتماعی است اما توزیع ثروت جامعه، اجتماعی نیست. در همین جامعه هم مناسبات تولیدی به جایی می‌رسند که باید بین تولید و توزیع اجتماعی هماهنگی ایجاد گردد و راه حلی جز انقلاب برای حل تضاد کار و سرمایه باقی نمی‌ماند. بورژوازی با توسل به قدرت دولتی به عنوان ابزار سرکوب طبقه حاکمه در مقابل رشد نیروهای مولده می‌ایستد و می‌بینیم که در خود فرانسه هم که اولین انقلاب بورژوازی در ۱۷۸۹ صورت گرفت و سلطنت را برانداختند و جمهوری را به وجود آوردند و یا اینکه در سال ۱۸۴۸ دوباره انقلاب می‌شود و کارگران در آن انقلاب شرکت داشتند و در مقابل بورژوازی صف‌آرایی کردند که سرانجامش شکست خوردند و هزاران نفر قتل عام شدند و بعدها در ۱۸۷۱ در کمون پاریس که در آنجا کارگران قیام می‌کنند و در تاریخ جامعه بشری اولین انقلاب کارگری بروز می‌کند و آن‌ها موفق می‌شوند به مدت دو ماه یکی از مدرن‌ترین و انسانی‌ترین شیوه‌های زندگی را که بشر تا آن زمان تجربه نکرده بود، پیاده کنند. اگر چه به خاطر توازن قوای طبقاتی و فقدان تجربه کافی شکست‌خورده ولی اولین تجربه عظیم زحمتکشان جهان بود، تجربه کارگران و زحمتکشان اروپا بوده، تجربه کارگران پاریس بوده که در آنجا شیوه‌های نوینی از زندگی را به‌وجود آوردند که انسان‌ها نه براساس پرکردن شکم و نیازهای خودخواهانه و فردی، بلکه برای نیازهای انسانی و جمعی و در پیوند با یکدیگر، برای دوستی و صمیمیت و همبستگی با هم‌نوعان خودشان بوده، برای آن نوع مناسبات تولیدی که انسان‌ها بطور جمعی تولید کنند و از ثروت جامعه مشترکاً بهره‌مند شوند. جامعه نوینی که دزدی و ریاکاری و چاپیدن جایی نداشته باشد. جامعه‌ای که در آن برابری کامل زن و مرد حاکم است. لغو امتیازها طبقاتی، جدایی کامل دین از دولت و لغو امتیازات مالی و اجتماعی به روحانیت مفتخور و انتخابی بودن تمام ارگان‌های تصمیم گیرنده... همه این‌ها تحولات نوینی بود که برای اولین بار بشر باید تجربه می‌کرد تا نشان دهد نوع دیگری هم می‌شود زندگی کرد و این اولین بانگی بود که کارگران بلند کردند و بورژوازی جهانی را یعنی بورژوازی فرانسه را در اصل به لرزه درآورد و سرانجام فرانسه با همدست شدن با بورژوازی آلمان انقلاب را درهم کوبیدند. حال بیش از ۱۵۰ سال از کمون پاریس گذشته و ما در ادامه آن انقلاب اکتبر پیروز مند شوروی را داریم که جهان سرمایه‌داری و امپریالیستی را بشدت تکان داد و دستاورد عظیمی داشته است. در چین هم پس از چند انقلاب بورژوازی سرانجام طبقه کارگر قدرت سیاسی را در دست گرفت و تغییرات ریشه‌ای عظیمی در جامعه رخ داد. ما در صد سال اخیر انقلابات رهایی‌بخش فراوانی داشته‌ایم و اینکه این انقلابات به هر حال سر آغاز جامعه نوینی بوده اند، تأثیرات عظیمی برجای گذاشتند و همه این تلاش‌ها برای حل تضادهایی بوده و هست که ریشه در نظام سرمایه‌داری دارد و باید این موانع رشد

نیروهای مولده را از پیش پای برداشت و به جلو حرکت کرد. امروز که بیش از صد سال است سرمایه‌داری به مرحله امپریالیستی رسیده است، به درجه‌ای از بن‌بست و شکاف‌های طبقاتی رسیده که جامعه راه حلی جز سوسیالیسم برای خروج از این دوره ندارد. امروز ثروت عظیم جامعه فقط در دست یک در صد از اهالی سرمایه‌داری جهانی قرار گرفته است. جامعه بدون تقسیم ثروت و توزیع عادلانه آن در جهان روی خوش به خود نخواهد دید. ثروت باید در اختیار همگان قرار بگیرد. اگر بخواهی تمام جنگ‌هایی را که ما در طول صد سال اخیر داشته‌ایم که با پیدایش امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه‌داری رقم خورده است، مبین این امر است که دوره شکوفایی سرمایه‌داری رقابت آزاد بسرآمده و جامعه باید با سرنگونی امپریالیسم به مرحله نوین سوسیالیستی گذار کند. سرمایه‌داری اگر در دوره‌ای می‌توانست نقش ترقی‌خواهانی در زدن فتودالیسم ایفا کند و شکوفا بود، اکنون به مرحله گندیدگی و ارتجاع سیاسی، مرحله‌ای که مانع رشد نیروهای مولده می‌شود و امروز دولتی دارد که بسیار خطرناکتر از دولت در دوران سرمایه‌داری رقابت آزاد است و با هزار ترفند و توطئه و حتی تهدید و توسل به بمب اتمی و غیره می‌خواهد مانع پیشروی رشد نیروهای مولده بشود.

حال با این مقدمه فشرده می‌خواهم تاکید کنم که شکست‌های موقتی که در طول تاریخ به وجود آمده و یا در طول صد سال اخیر رخ داده است، پایان تاریخ نیست. آیا این که انقلاب سوسیالیستی شوروی از سال ۱۹۵۶ و در کنگره سیاه بیستم به این طرف شکست‌خورده و راه احیای سرمایه‌داری را در پیش گرفته و یا در چین از سال ۱۹۷۴ به این طرف راه احیای سرمایه‌داری را در پیش گرفته است، آیا همه چیز تمام شده، دیگر انقلابی در جهان رخ نمی‌دهد؟ آیا شکست انقلاب ایران تافته جدا بافته‌ای از تمام این انقلابات و تحولات تاریخی جهان است و دیگر در ایران انقلاب نمی‌شود؟ خیر، این طور نیست! می‌خواهم به این مسئله بدیهی اشاره کنم که ایران هم کشوری است که در همین کره زمین قرار دارد، دارای مناسبات تولیدی کم و بیش شبیه با سایر کشورهاست، در ایران هم سیستم سرمایه‌داری وجود دارد، البته سرمایه‌داری عقب‌مانده و بقایایی از مناسبات کهن و ماقبل سرمایه‌داری در روستاها وجود دارد، نابرابری بین زن و مرد وجود دارد، بی‌حقوقی برای کودکان وجود دارد، حقوقی اساسا برای مردم وجود ندارد. پس اینکه در ایران هم انقلاب شده و باز هم انقلاب خواهد شد، امر عجیبی نیست. می‌بینیم که تمام تلاش‌هایی که در دوره رژیم پهلوی و صدسال اخیر روی داده، تلاش‌های حق‌طلبانه و عدالت‌جویانه‌ای برای تحولات مثبت و مردمی بوده است. تمام تلاش مردم برای رهایی از زیر یوغ استبداد و استعمار بوده تا به تواند آزاد شود، مستقل شود و توسعه ملی و رشد صنایع خودش را به وجود بیاورد و عدالت بر جامعه حاکم شود و از این طریق به خواسته‌های طبیعی خودش دست یابد. خوب روشن است که این تلاش‌ها در گذرگاه‌های مختلف که بحث‌اش طولانی است با دخالت‌های خارجی و با همدستی ارتجاع داخلی شکست‌خورده است، اما تجارب گرانبهائی به دست آمده که ما باید از این تجارب ارزنده استفاده و رو به جلو حرکت کنیم. درس‌آموزی صحیح از این شکست‌ها مادر پیروزی فردای ایران است.

کودتای خائنانه و ضد ملی ۲۸ مرداد یکی از این تجربه‌های گرانبهائی و در عین حال بسیار تلخ است. اگر نخواهیم پیشتر برویم و به انقلاب مشروطه بپردازیم. اما کودتای ۲۸ مرداد که خود آمریکایی‌ها بعد از ۴۰ - ۵۰ سال به دخالت «سی آی ای» و سرنگونی دولت ملی مصدق اشاره کرده‌اند، برای این امر بوده که ایران هرگز مستقل نشود و بازار ایران در دست بورژوازی داخلی و ملی ایران و کلا مردم قرار نگیرد. مصدق نماینده قشر متوسط ایران یا بورژوازی متوسط ایران که همان بورژوازی ملی ایران بود و دعوایش با غرب بر سر همین مسئله بود که ایشان در واقع موافق گذاشتن گمرک برای کالاهای خارجی و نظارت و کنترل سرمایه‌های خارجی بود که آن‌ها را محدود بکند تا بتواند سرمایه‌داری داخلی را رشد دهد و توسعه ملی داخلی را به وجود آورد. جالب است عده‌ای هنوز نفهمیده‌اند و یا نمی‌خواهند بفهمند که دلایل ریشه‌ای عقب‌ماندگی ایران چیست؟ چرا ممالک پیشرفته صنعتی کنونی در گذشته به تقویت تولید داخلی‌شان پرداختند، برای کالاهای خارجی گمرک و تعرفه گذاشتند تا تولیدات داخلی‌شان آسیب نبیند و چرا اما امروز از ممالک توسعه نیافته می‌خواهند که مرزها و بازارهای خود را

کاملاً باز کنند تا بتوانند تا با صدور سرمایه و آب کردن کالاهای مصرفی و بنجل‌های بی‌خاصیت خود حداکثر سود را کسب کنند و با برجای گذاشتن زمین سوخته، کشور را در وابستگی و عقب‌ماندگی نگاه دارند! این یعنی ویرانی کشورهای توسعه نیافته و عقب‌ماندگی و جز این نیست. می‌بینیم تمام قراردادهایی را هم که ممالک استعماری در طول دویست سال اخیر با ایران بستند، با همین روش استعماری بوده و همین امر سبب عقب‌ماندگی میهن ما ایران گشته است.

قیام تنباکو و در ادامه آن انقلاب مشروطه ایران به خاطر همین بود، یعنی علیه سلطه خارجی بود، علیه استبداد بود و نهضت ملی نفت هم همین بود که دولت ملی مصدق می‌خواست ثروت ملی را در دست خودش بگیرد و این در اصل به مذاق امپریالیسم انگلستان و یا آمریکا خوش نمی‌آمد و بخاطر همین کودتا کردند و بعدها می‌بینیم که اصلاحات ارضی شاه را به وجود آوردند که همه این‌ها نتایجش روشن است.

اصلاحات ارضی شاه برای رشد صنایع داخلی نبود، برای رشد کشاورزی داخلی نبود، بلکه برای وارد کردن کالاهای خارجی بود برای وارد کردن برنج‌های خارجی بود برای برنج‌های آمریکایی و پاکستانی بود که بازار داخلی مصرف ایران را بگیرند که گرفتند. اگر ایران در دوران گذشته مناسبات کشاورزی‌اش به نوعی خودکفا بود، ولی بعد از اصلاحات ارضی و رفرم‌هایی که دادند، کشاورزی ایران را بالکل نابود کردند. اکنون شاهدیم که چیزی از کشاورزی ایران باقی نمانده است و رژیم جمهوری اسلامی جز ادامه این ویرانی هنر دیگری نداشته است.

ما شاهد بودیم که میلیون‌ها دهقان تحت ستم ایران از روستاها بخاطر وام‌های کمرشکن به شهرها فرار کردند و در حاشیه‌نشینی زندگی را آغاز کردند. می‌بینیم که اتفاقاً اعتراضاتی هم که در ایران در سال ۵۶ شروع شد، اعتراضاتی از همان دهقانان بی‌مسکن و بیکاری بود که به شهر آمده بودند و برای خود سریناهی درست کردند که شاهپور غلام رضا، برادر شاه خائن فرمان می‌دهد تا پلیس و ژاندارمری با جرتقیل خانه‌های مردم را خراب کنند و از آنجا آنها را بیرون بزنند. در درگیری که روی داده دانشجویان دانشگاه تهران به حمایت از مردم بی‌سرپناه پرداختند. و از همین جا نطفه انقلاب بسته شد و می‌بینیم خواست مردم بی‌سرپناه اسلام عزیز نبوده، بلکه تأمین مسکن بوده یعنی یک خواست عمومی برای زحمتکش‌ان سراسر ایران.

بواقع انقلاب بهمن انقلابی عظیم و در نوع خود از ویژه‌گی‌های خاصی برخوردار بود. این انقلاب به تدریج شکل گرفت و طومار استبداد پهلوی را درهم کوبید. می‌بینید که توپ و تفنگ و مسلسل دیگر اثر نداشت و جامعه به جایی رسید که می‌بایست تکلیف شاه و



نظام‌اش را یکسره کند. نکته مهمی که در اینجا وجود دارد، این است که امپریالیسم آمریکا تمام تلاشش و حمایت‌اش را از رژیم شاه کرد، اما موفق نشد تا شاه را بر سر قدرت نگاه دارد. هیچ نیرویی نمی‌توانست در مقابل خواست و اراده میلیون‌ها مردم ایران تاب بیاورد. حتی اگر دهها هزار نفر را قتل عام می‌کردند باز هم شکست می‌خوردند. و سرانجام آمریکا ناچار شد به خاطر منافع‌اش در ایران با خمینی وارد مذاکره شود و راه را برای کسب قدرت وی هموار سازد. یعنی به تقویت ارتجاع مذهبی و ضد کمونیستی یعنی همان کمربند سبز پردازد تا هم او را در مقابل همسایه شمالی ایران شوروی، قرار

دهد و هم در مقابل نیروهای چپ و دمکرات و ترقی خواه. اما علی‌رغم این امپریالیسم آمریکا از مردم ایران و انقلاب عظیم‌اش ضربه دید، پایگاه نظامی‌اش برچیده شد و سلطه‌اش در ایران برافتاد.

حالا امروز کسانی هستند که این تاثیر خارجی بر انقلاب ایران را سناریوی از پیش طرح شده تعریف میکنند، که بله همه چیز از آغاز توطئه بوده و این انقلاب کار خود آمریکا بوده؛ تاج را برداشتند و عمامه را به جایش نشاند!!! انقلابی در کار نبوده و غیره! این عده با هر انگیزه‌ای که سخن بگویند، در اشتباه‌اند و نمی‌فهمند که انقلاب از درون جوشید و با خواست‌های دمکراتیک، ملی و عدالت‌جویانه پا به میدان گذاشت عده‌ای هم که می‌گویند انقلاب از سر سیری شکم بوده و مردم فریب خوردند و قدر شاه را نمی‌دانستند، چنین کسانی که آگاهانه به این مسئله انحرافی دامن می‌زنند، یا نادانند و جاهل، یا خودفروخته سیاسی که از امپریالیسم و سلطنت و نظام موروئی دفاع می‌کنند. متأسفانه شکست انقلاب بهمن یک بازار مصرف به وجودآورده تا بسیاری مسائل غلط اجتماعی را در جامعه به فروش برسانند، تا یک خط ارتجاعی و ضد انقلابی را جا بیندازند که بله «انقلاب غلط است، انقلاب نباید کرد و در گذشته در دوره پهلوی همه چیز خوب بوده، بسیار هم عالی بوده و ایران در راه ژاپن پیش میرفت. اما نگذاشتند و غیره» این حرف‌ها به نظرم نادرست هستند و باید با آنها مبارزه کرد. باید از این انقلاب درس گرفت و به جلو حرکت کرد.

من در اینجا قسمت اول بحثم را به پایان می‌برم و قسمت دوم را به شعارهای مردمی انقلاب و مضمون آن و همین‌طور دلیل سوارشدن خمینی بر جنبش می‌پردازم و در پایان در مورد آینده ایران که راه خروج از این مخمصه کدام است و چه وظایفی پیش روی ما است و اساسا چه باید کرد؟ خواهم پرداخت.

ادامه دارد

[Telegram.me/totoufan](https://t.me/totoufan)

آمریکا بزرگترین خطر برای صلح و امنیت منطقه و جهان است

دونالد ترامپ روز پنجشنبه (۲۳ فوریه) در مصاحبه‌ای اختصاصی به خبرگزاری رویترز گفت: «این بسیار عالی و یک رویا خواهد بود که هیچ کشوری تسلیحات هسته‌ای نداشته باشد، اما اگر قرار است کشورها سلاح اتمی داشته باشند، ما بهترین آن را خواهیم داشت.» دونالد ترامپ



با زبان خاص خود و پی‌برده می‌گوید: بمب اتم بد است، یعنی برای تو بد است، بمب اتم حق ویژه و در انحصار ما آمریکا باید باشد تا از طریق قدرت اتمی و ارعاب به جهانیان زور بگوییم. آمریکا که خود دارای قریب به ۷۰۰۰ کلاهک اتمی است، جمهوری دموکراتیک خلق کره را که بین ۵ تا ۱۰ کلاهک اتمی است برای «امنیت آمریکا و جهان!!!» یک خطر بزرگ می‌بیند و با دندان نشان دادن به خلق کره، از آزمایش موشکی این کشور که به زیر بار زور نمی‌رود، به شدت عصبانی است. ترامپ تصریح کرده است، «توسعه یک سیستم دفاع موشکی از گزینه‌های پیش‌رو برای مقابله با تهدید موشکی کره شمالی و حمایت از ژاپن و کره جنوبی است!»

قابل توجه است که جمهوری دموکراتیک خلق کره بارها اعلام کرده است که اگر آمریکا و سایر کشورها حاضر به محو و نابودی سلاح اتمی خود باشند، آنها نیز آماده‌اند. اما پاسخ آمریکا تاکنون منفی بوده است. با این توجیه که ماهیت بمب اتمی آمریکا «دموکراتیک» است و ماهیت کلاهک اتمی کره «غیردموکراتیک»!!!

همه صلح‌دوستان جهان باید خواهان نابودی کامل سلاح هسته‌ای باشند، و این خلع سلاح اتمی و نابودی آن از بزرگترین و خطرناکترین کشور جهان یعنی آمریکا که تاکنون این سلاح ضدبشری را در ژاپن بکاربرده و فاجعه آفریده، آغاز گردد و در خاورمیانه نیز از رژیم صهیونیستی اسرائیل که چندین کشور را مورد تجاوز قرار داده و هر روز در سرزمین اشغالی جنایت می‌آفریند، شروع گردد. آیا احزاب پرو صهیونیستی ایرانی نظیر «حزب کمونیست کارگری»، پیروان منصور حکمت که اسرائیل را «دموکراتیک‌ترین و متمدن‌ترین» کشور خاورمیانه تبلیغ می‌کنند، به این سیاست صلح‌خواهانه تن میدهند؟

از خوانندگان محترم توفان که پی گیر مقالات هستند، پوزش می طلبیم.

ادامه مقالات ذیل را در شماره ۱۲۹ توفان الکترونیکی مطالعه فرمائید.

- روسیه سرمایه داری است یا امپریالیستی؟ بخش دوم
- «آسیای وحشی و غرب متمدن - بخش سوم»
- پرسش و پاسخ در کانال تلگرام در مورد سرمایه داری ژاپن

با سپاس

هیئت تحریریه توفان الکترونیکی



فیسبک حزب کار ایران (توفان)
facebook.com/toufan.hezbekar



کانال رسمی تلگرام حزب کار ایران (توفان)
Telegram.me/totoufan



تویتر حزب کار ایران (توفان)
twitter.com/toufanhezbkar



نشریات توفان
www.toufan.org/Nashrie_tofan.htm



توفان الکترونیکی نشریه الکترونیکی حزب کار ایران (توفان)
www.toufan.org/Toufane_eletroniki.htm



وبلاگ توفان قاسمی
www.rahetoufan67.blogspot.de/



وبلاگ ظفر سرخ
www.kanonezi.blogspot.de/



سایت کتابخانه اینترنتی توفان
www.toufan.org/ketabkane.htm



توفان انگلیسی
www.toufan.org/International.htm



آگاه و وبلاگ کارگر
http://www.kargareagah.blogspot.se/



آرشیو نشریات
www.toufan.org/nashrie_tofan%20archive.htm